

گریگوری گاوز*

لیلا چمن خواه زرندي**

چکیده

وقوع دو جنگ دامنه دار در آغاز دهه های ۸۰ و ۹۰ میلادی، تحولات منطقه خاورمیانه و نظام بین الملل را تا مدتها تحت تأثیر قرار داد. سؤال اصلی مقاله حاضر این است که چرا عراق در آغاز این دو دهه تصمیم به آغاز جنگ با همسایگان خود گرفت؟ به نظر نویسنده، ملاحظات امنیتی در تصمیم رهبان عراق نقش مهمی داشته است و تفسیرهای دیگری چون واقع گرایی تهاجمی یا بحران اقتصادی ناتوان از تبیین و توضیح علل وقوع جنگ است. به عبارت دیگر، نیروی برانگیزاننده صدام حسین برای آغاز جنگ با ایران و کویت، باور وی به تلاش نیروهای بیگانه برای بی ثبات کردن رژیم بعث عراق بود. صدام معتقد بود که به رغم این تلاشها، عراق از شانس و توانایی خوبی برای پیروزی در جنگ برخوردار است.

کلید واژه ها: تئوریهای تصمیم گیری، واقع گرایی تهاجمی، جنگ و ستیز، بحران اقتصادی، منطقه خاورمیانه، حزب بعث عراق

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه ورمونت آمریکا

F. Gregory Gause, III, "Iraq's Decisions to Go to War, 1980 and 1990," *Middle East Journal*, Vol. 56, No. 1, Winter 2002, pp. 47-70.

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۲، صص ۱۵۰-۱۱۳

در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۷ صدام حسین به مناسبت بیست و نهمین سالگرد تأسیس رژیم بعث در عراق سخنانی ایراد کرد و ادعا نمود که شباهتهای زیادی میان رفتار دو دشمن نظامی فعلی عراق؛ یعنی ایالات متحده آمریکا و ایران به چشم می خورد. وی گفت: «در نهایت امر ایرانیان مجبور به اعتراف به شکست در جنگ و پایان بخشیدن به خصومتشان با عراق شدند» و اظهار داشت که «آمریکایی ها نیز به زودی مجبور به چنین کاری خواهند شد».^۱

سؤال اساسی در اینجا است که چگونه یک رهبر می تواند در خصوص دو نبردی که یکی از آنها قمار و حشمتناک و پرهزینه و دیگری یک شکست قطعی بود، چنین ادعای پیروزی کند؟ شاید بتوان به سادگی سخنان صدام حسین را خود فریبی یا تبلیغات مبتنی بر کذب محض نامید، اما این سخنرانی که محتوای آن با افکار عمومی عراق دقیقاً پیش از حمله به کویت در سال ۱۹۹۰ مطابقت دارد باید روزنه ای باشد که چشم ما را به انگیزه های واقعی آغاز این دو جنگ بگشاید. صدام در ادامه سخنانش به شکست ایالات متحده در به زانو درآوردن اراده ملت عراق و عزت این کشور، یاران حقیقی و خاندان خود اشاره کرد. او همچنین عنوان داشت که ایرانیان حربه نجات شیعیان از حکومت وی را - که به معنی سرنگونی حکومت او تلقی می شود - به مثابه بهانه ای برای ادامه جنگ علیه عراق به کار گرفتند. او به ایرانیان و حضار یادآور شد که «من در اینجا درباره تاریخ صحبت می کنم، برای اینکه در سهای تاریخ را یادآوری کنم و حیل های بیگانگان را علیه کشورمان برملا نمایم».^۲

فرض اصلی این مقاله این است که دلیل تصمیمهای اتخاذ شده از سوی عراق برای آغاز دو جنگ، به بهترین وجه، توسط این برداشت شخصی صدام تبیین می شود که رژیم وی در آن زمان تحت فشار جدی و سازمان یافته از سوی بازیگران و شرایط داخلی و بین المللی قرار داشت. ناتوانی وی در تغییر مسیر حوادث بدین معنی است که به احتمال قوی رژیمش زمان زیادی پایدار نخواهد بود.^۳ صدام در هر دو مورد به منظور مقابله با این احتمال که انجام ندادن هیچ کاری به معنی نزل ستاره بخت رژیمش می باشد، به انتخاب گزینه های پر خطر یعنی جنگ بین المللی دست زد تا بلکه بتواند شرایط پیرامونی خود را عوض کند.^۴

واکاوی علل جنگ در درون سیستم سیاسی داخلی کشور آغاز کننده جنگ، تاریخی

طولانی اگرچه گاه پرفراز و نشیب دارد. جک لوی در مروری که بر ادبیات موجود در این زمینه انجام داده، به این نتیجه رسیده است که بررسیهای آماری در باب ارتباط میان سیاست داخلی و آغاز جنگ حاکی از پیوستگی اندک میان این دو است، اگرچه مطالعات موردی و گزارشهای تاریخی در باب تصمیمات جنگی خاص اغلب بر اهمیت دومی دست می گذارد. او به طور قابل قبولی به این باور است که در مقیاسی عظیم این اختلاف از عدم تشخیص این نکته که چگونه عوامل داخلی منجر به تصمیم گیری برای آغاز جنگ می شود، نشأت می گیرد.^۵ این فرض که اولین هدف هر رهبری بقای در قدرت است، شکل دهنده استدلال من در خصوص وجود رابطه وثیق میان امنیت داخلی و آغاز جنگ در فرایند تصمیم سازی در عراق می باشد. در بیشتر کشورهای جهان سوم، جایی که انتخابات مردمی یا سنتهای قدرتمند نظم قانونی هیچ تأثیری در حفظ رهبران در قدرت ندارد، هدف یاد شده اهمیت بیشتری نیز می یابد. اهمیتی که ملاحظات معطوف به ثبات یک رژیم جهان سومی در تصمیم گیریهای سیاست خارجی دارد، شناخت اصلی بیشتر مطالعات اخیر در خصوص سیاست خارجی کشورهای اشاره شده را تشکیل می دهد.^۶

بحث من در این مقاله معطوف به این ادعا نخواهد بود که تصمیمات عراق در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با هدف بهبود جایگاه رژیم در افکار عمومی عراقی ها به طور کلی و یا گروههای ذی نفع در چارچوب نظام سیاسی این کشور بوده است. همچنین تبیینی کلاسیک از قبیل «سپر بلا» یا «جنگ انحرافی» که هسته اصلی آن را کوشش رهبران بدبین برای منسوب کردن نارضایتیهای عمومی به دشمن خارجی تشکیل می دهد و اغلب با این نارضایتیها نیز ارتباط چندانی ندارد، ارایه نخواهم کرد. رژیم بعث به سختی به رضایت حکومت شونده خود تکیه داشت و گروههای ذی نفع که شامل ارتش نیز می شد آنچنان قدرتی نداشتند که رژیم را به اتخاذ تصمیمات مقتضی وادار کنند. افزون بر این، استدلال من این است که در هر دو جنگ صدام حسین عوامل بیگانه و یا حمایت خارجی را منشأ تهدیدی برای تداوم قدرت خود برمی شمرد. آماج حملات وی، مستقیم یا غیر مستقیم، به عنوان عاملان اصلی مشکلات داخلی اش محسوب می شوند: (ادعای) تحریک شیعیان مخالف رژیم از جانب

ایران و سیاستهای نفتی کویت که هدفش کاهش منابع مورد نیاز برای حفظ ثبات رژیم بود. در حالی که تسخیر کویت بدون شک پشتیبانی مردمی در عراق را برانگیخت، مراد صدام حسین از این کار نه افزایش حمایت مردمی، بلکه درهم شکستن کوششهای منطقه ای و بین المللی بود که برای تضعیف رژیم یا ایجاد بی ثباتی در داخل طراحی شده بود. برای صدام این دو جنگ «انحرافی» به حساب نمی آمدند، بلکه به طور مستقیم به منظور مقابله با علل اصلی مشکلات داخلی جهت گیری شده بودند.

با انجام دو مقایسه می توان این ادعا را به اثبات رساند: اول، مقایسه میان برداشتی که عراق از حال و آینده نزدیک پیش از تصمیمات سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ داشت. من معتقدم که برداشتهای مشابهی از تهدید نسبت به ثبات حکومت در عراق وجود داشت؛ تهدیدهایی که به واسطه تداوم وضعیت موجود داخلی و منطقه ای شکل گرفته بودند و همین امر صدام حسین را به اتخاذ تصمیمات پر خطر مبنی بر آغاز جنگهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با هدف تغییر شرایط داخلی و بین المللی سوق داد. این مقایسه بیشتر ذهنی و حدسی است تا قطعی، چرا که نمی تواند قاطعانه تبیین جایگزین عمده این تصمیمات؛ یعنی واقع گرایی تهاجمی را که در بخش بعد بدان خواهیم پرداخت، رد کند. در هر دو مورد دشمن ضعیفتر و ناتوانتر از آنی به نظر می رسید که بتواند دست به حمله قطعی بزند و بنابراین یک هدف سهل و آسان به حساب می آمد. به هر حال شباهت میان برداشتهای صدام از موقعیت خود در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ منجر به اعتقاد به تبیین امنیتی رژیم می شود. تبیین واقع گرایی تهاجمی واجد مشکلات بی شماری است که به آنها اشاره خواهیم کرد.

دومین مورد، مقایسه میان ناتوانی عراق در عقب نشینی از کویت به رغم شکست تقریباً قطعی در سال ۱۹۹۱ از یک سو و پذیرش خواستههای طرف ایرانی- مندرج در بیانیه ۱۹۷۵ الجزایر- از سوی دیگر است. این مقایسه تقویت کننده تبیین امنیتی رژیم در تصمیم سال ۱۹۹۰ است. اختلاف عمده میان این دو وضعیت این بود که در سال ۱۹۷۵ ایران متعهد به توقف حمایت از مخالفان کرد عراقی در ازای پذیرش مطالبات ارضی ایران از سوی عراق در امتداد اوند رود شد. تعظیم در برابر قدرت برتر نظامی به منزله تقویت قدرت حزب بعث در

داخل تعبیر می شد. در سال ۱۹۹۱ رهبران عراق بر این باور بودند که عقب نشینی از کویت فشار بین المللی بر رژیم را کاهش نخواهد داد و حتی ممکن است به تضعیف داخلی آن نیز بینجامد.

تبیین‌های بدیل برای تصمیمات سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰

مقبول ترین تبیینی که می توان برای تصمیم صدام در حمله به کویت ارایه داد، ترکیبی از واقع گرایی تهاجمی^۷ و خشونت طلبی ذاتی دیکتاتورها به طور کلی و صدام به طور خاص است. یک چنین انگیزه هایی می تواند برای تبیین آغاز جنگ با ایران نیز به کار رود. از منظر واقع گرایی تهاجمی، اقدام سال ۱۹۹۰ کاملاً معقول به نظر می رسد. کویت به عنوان کشوری ضعیف و ثروتمند که نمی توانست حریفی در میدان جنگ برای عراق باشد طعمه مالی و استراتژیک گرانبهائی برای این کشور به شمار می آمد. هیچیک از دیگر قدرتهای منطقه ای در آن مقطع زمانی توان متوقف کردن عراق را نداشتند؛ ایران بعد از جنگ با عراق در حالت رکود به سر می برد و بقیه کشورهای عرب، متحد و مدیون عراق به خاطر جنگ ۸ ساله با ایران بودند. افزون بر آن، جو قدرتمند افکار عمومی در کشورهای عرب حامی چنین اقدامی بود؛ اقدامی که می توانست از یک سو اولین گام به سوی اتحاد اعراب و از دیگر سو چالشی در برابر سیطره آمریکا و اسرائیل در منطقه باشد. ایالات متحده منافع اندکی در بحران در شرف وقوع برای خود لحاظ کرده بود. توصیه های مشهور سفیر این کشور در عراق، خانم آوریل گلسپی، به صدام به هنگام ملاقات با وی در ۲۵ ژوئن ۱۹۹۰ - که در ادامه بدان اشاره خواهیم کرد - عملاً شاهی است بر این امر که صدام فکر می کرد ایالات متحده چندان مقاومتی علیه این اقدام نخواهد کرد.^۸

جنگ ایران و عراق اگرچه کمتر مورد بحث قرار گرفته، اما کاملاً قابل تفسیر در راستای مفروضات واقع گرایی تهاجمی است.^۹ با وجود به بن بست رسیدن ایران در مشکلات داخلی، و انزوای مصر در جهان عرب به خاطر امضای معاهده صلح با اسرائیل، به نظر می رسد زمان مناسبی در اختیار رئیس جمهور بلندپرواز و تازه به قدرت رسیده عراق برای اظهار مجدد

ادعاهای مرزی، تنبیه ایرانیان و گسترش سیطره خود در خلیج [فارس] قرار گرفته است.^{۱۰} طبق موضع تبیین واقع‌گرایی تهاجمی در هر دو مورد هزینه‌های آغاز جنگ پایین و در عوض منافع به دست آمده بسیار بود. معمولاً استدلال دیگری مدل تبیین واقع‌گرایی تهاجمی استفاده شده برای توضیح این جنگ را کامل می‌کند و آن، میل شخصی صدام حسین به خشونت است. شخصیت او چونان انگیزاننده اصلی در پس خواست ملت عراق برای جهش به جلو از طریق استفاده از فرصت به دست آمده است. قویترین نوع این استدلال، خواست صدام را برای استفاده از زور بخشی در یک سنت درازمدت دیکتاتورهای می‌بیند که با دست زدن به جنگ سعی در کسب عزت و افتخار دارند.^{۱۱} در حالی که گونه متداولتر این استدلال که کمتر بلندپروازانه و بیشتر مجادله‌آمیز است، صدام را خود بزرگ‌بینی خشن می‌داند.^{۱۲} برخی عناصر این استدلال غیرقابل تشکیک هستند. عراق تصور می‌کرد بر ایران سال ۱۹۸۰ و کویت سال ۱۹۹۰ برتری نظامی داشته باشد. به هر حال آن مؤلفه‌ها به خودی خود و به تنهایی برای تبیین زمان‌بندی تصمیمات این کشور و فهم انگیزه‌هایی که محرک صدام بودند کمک‌چندانی به ما نمی‌کنند. از اوایل سال ۱۹۷۷ ایران درگیر مشکلات داخلی خود بود. به هنگام حضور محمدرضا شاه در قدرت، رژیم عراق نه تنها از ضعف آن کشور بهره‌برداری نمی‌کرد، بلکه حتی به دنبال حمایت از رژیم او نیز بود. آیت‌الله خمینی (ره) در سال ۱۹۷۸ از عراق تبعید شد و صدام به هنگام اوج‌گیری ناآرامیهای انقلابی در ایران در باب مسایلی مانند امنیت داخلی با رژیم شاه و دولت عربستان وارد مذاکره شد.^{۱۳} حتی با سقوط شاه در سال ۱۹۷۹ و پاک‌سازی کادر اداری در ایران که متعاقب تأسیس نظام جمهوری اسلامی اتفاق افتاد، عراق از ضعف آشکار همسایه خود بهره‌برداری نکرد. اگر انگیزه‌های مورد نظر مدل تبیینی بر واقع‌گرایی تهاجمی نیروی محرک تصمیمات عراق برای حمله به ایران بود، جنگ زودتر اتفاق می‌افتاد.

به همین ترتیب، دلیل اساسی تبیین واقع‌گرایی تهاجمی چندین دهه برای حمله عراق به کویت نیز وجود داشته است. حکومت‌های عراق از زمان استقلال به بعد، همواره کویت را بخشی از این کشور دانسته، ارزش استراتژیک آن را به سبب عبور خط لوله ساحلی نفت عراق

و نفت کویت مدنظر داشته‌اند. برتری تعیین‌کننده نظامی عراق بر کویت به پیش از سال ۱۹۹۰ برمی‌گردد. حتی به طرز مؤثرتری، اگر دلیل واقع‌گرایی تهاجمی در تشویق عراق برای حمله به کویت نقش اساسی داشته باشد، آنگاه گمراه‌کننده خواهد بود که بپذیریم بغداد حمله به کویت را تا یک یا دو سال بعد؛ یعنی تا زمان ایجاد زرادخانه اتمی خود به تعویق نمی‌انداخت. توانایی عراق برای مقابله با مخالفت بین‌المللی با انضمام کویت به این کشور در صورت مبادرت به چنین کاری تقویت می‌شد.

احتمال اینکه عراق تصمیمات خود را بدون اعتقاد به کسب پیروزی اتخاذ کرده باشد ضعیف است. به هر حال اگر واقع‌گرایی تهاجمی را مدل تبیین مناسبی برای آغاز حمله عراق بدانیم، باید اعتراف کنیم که این تبیین از توضیح خودداری عراق از مبادرت به جنگ در مواقع دیگر - مثلاً زمانی که منافع بالقوه حمله به ایران یا کویت بالا بود و خطر چندانی نداشت - ناتوان است. بنابراین، واقع‌گرایی تهاجمی نمی‌تواند تبیین مناسبی برای پاسخ به این پرسش باشد که چرا این تصمیمات در آن زمان اتفاق افتاد. اعتقاد به پیروزی در جنگ شرط لازم، و نه کافی، در اتخاذ تصمیمات یاد شده بود.

حتی با در نظر گرفتن عامل شخصیت در تحلیل بازهم این مدل تبیینی پاسخگوی سؤالات ما نیست. صدام دست کم از اواسط دهه ۱۹۷۰ عنصری تأثیرگذار در صحنه تصمیم‌سازی عراق بود و از اواسط سال ۱۹۷۹ به ریاست جمهوری این کشور رسید.^{۱۴} جنگ با ایران یک سال پس از ریاست جمهوری او شروع شد. وی همچنین از زمان آغاز ناآرامیهای انقلابی در ایران نقش مؤثری در سیاست خارجی و امور نظامی عراق داشت. در زمان حکومت وی بود که عراق توانست از اواخر دهه ۱۹۷۰ روابط خود را با کویت که به طور تاریخی متشنج بود بهبود بخشد، اگرچه این دو کشور در طول جنگ با ایران روابط بسیار نزدیکی با یکدیگر داشتند. پس او معمولاً از شرایط مساعد برای حمله به همسایگانش بهره‌نبرده است. صدام همچنین آتش بس سال ۱۹۸۸ را زمانی پذیرفت که عراق از لحاظ تجهیزات نظامی در صحنه مبارزه برتری داشت. نادرست خواهد بود اگر صدام را رهبری بدانیم که از پذیرش شکست یا عقب‌نشینی تاکتیکی در برابر دشمن ناتوان است. او شخصاً قرارداد الجزایر را با ایران امضا

کرد و بارها پس از سال ۱۹۸۲ خواستار پایان جنگ با این کشور براساس بازگشت به وضع سابق بود. در خشونت، بلندپروازی و تمایل او برای حل مشکلاتش از طریق نظامی هیچ شکی نیست. با توجه به اینکه صدام عنصر ثابت در معادلات قدرت در عراق دست کم از اواخر دهه ۱۹۷۰ بوده است، بنابراین عامل شخصیت نمی تواند تبیین کند که چرا وی به طور مشخص سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ را برای حمله برگزید.

بحران اقتصادی، تبیین جایگزین عمده دیگری است که می تواند توضیح دهنده انگیزه جنگ با کویت باشد؛ هر چند قابل تطبیق با جنگ ۱۹۸۰ نیست. در این شکی نیست که عراق به هنگام جنگ با ایران با مشکلات اقتصادی جدی مواجه بوده است، چرا که این جنگ تعهدات مالی بی شماری؛ یعنی چیزی حدود ۸۰ میلیارد دلار را به این کشور تحمیل نمود. از این ۸۰ میلیارد دلار تقریباً ۴۰ میلیارد دلار متعلق به امیرنشینهای خلیج [فارس] بود که هرگز پس داده نشد و همچنان بروی کاغذ باقی است و تقریباً ۴۰ میلیارد دلار هم به دیگر کشورها و اعتبار دهندگان مربوط می شود.^{۱۶} مضافاً به اینکه در طی جنگ، این کشور درگیر برنامه بلند مدت خصوصی سازی و اجرای سیاستهای باز اقتصادی بود که پی آمد ناخواسته آن تورم بالا، بیکاری، کمبود کالاهای اساسی، نابرابری اقتصادی رو به تزاید و آشکار و ظهور یک بازار سیاه فعال در عرصه ارز خارجی بود.^{۱۷} به گفته چاودری، رژیم عراق از آغاز دهه ۱۹۹۰ با چنان هرج و مرجی روبه رو بود که حتی دستگاه سرکوبگر حزب بعث نیز نمی توانست ثبات سیاسی داخلی را تضمین کند.^{۱۸} راه حل سریع برای خروج از این بحران اقتصادی، دست اندازی صدام به ذخایر نفت و موجودی مالی کویت بود. یک بار دیگر نیز ما با واقعیتهایی روشن روبه رو هستیم. به هنگام حمله به کویت، عراق با مشکلات اقتصادی جدی روبه رو بود. رهبران عراق و از جمله خود صدام هرازگاهی به آنها اشاره می کردند.^{۱۹} درخواست عراق از کویت برای گرفتن وامی به مبلغ ۱۰ میلیارد دلار به منظور بازسازی این کشور و شکایت از کویت و امارات متحده عربی به خاطر پایین نگه داشتن مصنوعی قیمت نفت از جمله شواهد آشکاری است که از فشار شدید معضلات اقتصادی رژیم حکایت می کند. بر این مدعا که بحران اقتصادی، به تنهایی، عامل محرک عراق برای آغاز جنگ بود، دو ایراد وارد است:

۱. فرض ناگفته‌ای در این استدلال وجود دارد که مشکلات اقتصادی در نهایت به اقدامات خشونت بار می‌انجامد. اگر چنین باشد، آنگاه جهان باید شاهد منازعات مکرر به علت وقوع بحرانهای اقتصادی می‌بود و عراق نیز بعد از سال ۱۹۹۰ باید درگیر جنگی دیگر می‌شد. اگر این معضلات نقش تعیین کننده می‌داشتند، آنگاه پذیرش پیشنهاد ۵۰۰ میلیون دلاری کویت و موافقت این کشور برای بازگشت به سهمیه تولید نفت اوپک منطقی به نظر رسید؛ در آن صورت هم صدام به منافع خود می‌رسید و هم با تقاضاهای جدید بر سر میز مذاکره برمی‌گشت.^{۲۰}

۲. بحران مالی آشکارا هیچ نقشی در دیگر تصمیمات عراق ایفا نکرده بود. در سال ۱۹۸۰ و به دنبال افزایش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، عراق با منابع عظیم مالی مواجه بود. در نتیجه، دخالت دادن عامل بحران مالی در قضایا بدین معنی است که مشکلاتی از این دست عراق را به جنگ تشویق می‌کرد، اما بخشودگی مالی مشوق و محرک این کشور برای صلح نبوده است.

گرچه این احتمال وجود دارد که تصمیم در مورد این دو جنگ به دلایل کاملاً متفاوتی اتخاذ شده باشد، اما تبیین مورد استفاده برای این دو مورد که مبین این امر است که شرایط مشابه به نتایج یکسان ختم می‌شود، دارای توجیه ذاتی بیشتری است. بحران اقتصادی - البته در قالبی که این استدلال ارایه می‌کند - نقش مهمی در ترغیب صدام حسین به جنگ داشت. صدام و حلقه مشاورانش این مشکلات را نه به عنوان پی آمد سیاستهای غلط اقتصادی و عملکرد عرضه و تقاضا در بازار جهانی نفت، که بیشتر به عنوان بخشی از یک نقشه کلی تر که برای تضعیف عراق و بی‌ثبات کردن رژیم بعث طراحی می‌شود، و از خارج از کشور و با همکاری تعدادی از بازیگران داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به طور سازمان‌دهی شده‌ای اجرا می‌گردد، می‌دیدند. حس فراگیر تهدیدها که شامل و نه محدود به بحرانهای اقتصادی نیز می‌شد و به حس تهدید نسبت به ثبات رژیم در سال ۱۹۸۰ شبیه بود، به بهترین وجه می‌تواند تبیین کننده این تصمیمات باشد.

در ادامه مقاله، دو مسئله مورد توجه خواهد بود: ۱. نشان دادن هم‌زمانی تصمیمات

عراق در مورد جنگهای ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با تصور تهدید روبه تزايد عليه ثبات رژیم و اینکه رژیم عراق جنگ را به عنوان راهی برای مواجهه با سرچشمه های خارجی معضلات داخلی خود می دید؛ و ۲۰ برای نشان دادن اینکه تبیین واقع گرایی تهاجمی از درک چرایی آن تصمیمات ناتوان است، سعی خواهیم کرد نشان دهیم که احتمال پیروزی از جانب عراق و منافع حاصل از این پیروزی در این جنگ در دوره هایی که منجر به جنگ شده است، کاملاً افزایش نیافته بود.

تصمیم عراق برای جنگ در سال ۱۹۹۰

فهم زمان دقیق اتخاذ تصمیم از جانب صدام برای حمله به کویت کار مشکلی است. شواهد موجه در منابع عراق مبین این امر است که تصمیم فقط چند ماه قبل از حمله واقعی اتخاذ شده بود. سعد البزاز، سردبیر یکی از روزنامه های مهم عراق، قبل و در طی جنگ خلیج فارس از ملاقاتهای متعددی گزارش می دهد که در اواسط ژوئن سال ۱۹۹۰ انجام شد و در آنها حمله به کویت تعیین گردید. دو برنامه وجود داشت: اولی، اشغال منطقه مرزی و جزایر ور به و بویان کویت، و دیگری تصرف کامل این کشور. بر طبق اظهارات وی در ۲۹ ژوئن ۱۹۹۰ بود که صدام حسین تصمیم به اجرای نقشه دوم گرفت.^{۲۱} طارق عزیز، معاون نخست وزیر، مدت کوتاهی بعد از جنگ خلیج فارس از تصمیم به آغاز جنگ در ماه ژوئن و انتخاب یک گزینه نهایی به وسیله صدام برای اشغال کامل کویت سخن گفت.^{۲۲}

دیگر منابع، زمان جنگ را اندکی عقبتر؛ یعنی اول سال ۱۹۹۰ می دانند. مخالفان رژیم نیز ادعا می کنند که شواهدی در دست دارند مبنی بر اینکه این تصمیم در ماه مارس ۱۹۹۰ اتخاذ شده بود.^{۲۳} وفیق السامرای، معاون رئیس اطلاعات ارتش عراق در زمان جنگ، به تهیه کننده برنامه مستند جنگ خلیج فارس در شبکه های PBS و BBC گفت که «او فکر می کند تصمیم در آوریل ۱۹۹۰ اتخاذ شده باشد»^{۲۴} اگرچه هیچ مدرک مستقیمی برای اثبات ادعایش ارائه نداد. «السامرای که صدام را چندین نوبت ملاقات کرده بود، گفت که «در سه ماهه اول سال ۱۹۹۰ صدام فهمید که سیاستهایش به شکست انجامیده اند.» این شکست که در اوضاع و احوال روانی رئیس جمهور منعکس شده بود، او را به ایراد سخنان و اتخاذ

سیاست‌هایی سوق داد که بیش از پیش نامنظم و بی‌قاعده بودند.^{۲۵} حسن روحانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، ظاهراً به مقامات عرب گفته بود که صدام حسین در ماه مه همین سال طی نامه‌ای از وقوع حوادثی حتمی که به زودی در خلیج [فارس] اتفاق می‌افتد و ایران نباید آنها را تعرضی علیه خود بداند خبر داد.^{۲۶} در حالی که مردم کشورهای عرب خلیج [فارس] علیه این اقدام صدام متحد شده و معتقد بودند که وی نقشه بلند مدتی برای حمله به کویت داشته است، هیچ مدرکی مبنی بر اتخاذ این تصمیم زودتر از بهار سال ۱۹۹۰ وجود ندارد.

برخی از خود نقادی‌های خیلی ملایمی که از جانب رهبران عراق پس از حمله به کویت ابراز شد به طور غیرمستقیم به چنین تصمیمی اشاره دارند. در نشست مشترک شورای فرماندهی انقلاب عراق و رهبری حزب بعث در ۲۴ ژانویه ۱۹۹۱ طه یاسین رمضان به همکارانش چنین گفت: «من نمی‌گویم دوم اوت ۱۹۹۰ مناسبترین روز برای آغاز ام الحرائب بود. ما نه تنها یک سال که حتی به مدت چند ماه هم بر روی موضوع کار نکرده بودیم، ولی در همان زمان داشتیم برای مبارزه آماده می‌شدیم. اما این خواست خدا بود که چنین روزی برگزیده شد.»^{۲۷} با اشاره به آگاهی صدام از ناگهانی بودن تصمیم هیچکس در حضورش جرأت انتقاد نسبت به تصمیم وی را نداشت. حزب بعث همچنین در تحلیلی که برای کادرهای بالای حزب پس از پایان جنگ در فوریه ۱۹۹۱ منتشر کرد، بر این نکته صحه گذارد که عراق به رغم در اختیار نداشتن تدارکات لازم مجبور به اتخاذ یک تصمیم فوری برای حمله به کویت بود، چرا که کشور تحت فشار زیادی به سر می‌برد.^{۲۸} شواهد موجود مبین اتخاذ تصمیم حمله در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی مانده به آغاز آن و تحت احساس کمبود وقت از جانب عراقی‌ها می‌باشد. بنابراین، این سؤال مطرح است که در دوره‌ای که منجر به جنگ شد چه اتفاقی افتاده بود؟ باور طرف عراقی - همان طور که طارق عزیز نیز بعد از ملاقات خود با وزیر امور خارجه آمریکا، جیمز بیکر، در ژنو به تاریخ ۹ ژانویه ۱۹۹۱ به آن اشاره کرده است - مبنی بر اینکه «این بحران در روز دوم اوت آغاز نشد» به خوبی در اسناد موجود منعکس است. رهبری عراق همچنان معتقد بود که توطئه‌ای بین المللی برای تضعیف موقعیت بین المللی این کشور و بی‌ثباتی داخلی رژیم در کار است. در اولین جمله از نخستین کتاب بزاز درباره جنگ خلیج فارس چنین

آمده است: «شکی وجود ندارد که عراق احساس خطر و وجود توطئه علیه خود را می کرد.»^{۲۹}

نکات عمده استدلال طرف عراقی کاملاً شناخته شده است: مشکلات اقتصادی به علت قیمت‌های پایین نفت که به نوبه خود کویت و امارات متحده عربی به عنوان دست نشانده‌گان آمریکا به خاطر تولید زیادتر از حد مورد اتهام واقع می شدند، تغییرات جزئی در سیاست آمریکا مانند محدود کردن اعتبارات این کشور برای صادرات برنج و قطعنامه کنگره که عراق را به خاطر عدم رعایت حقوق بشر متهم می کرد، و افشاگریهای زیانباری مانند استفاده عراق از شعبه یک بانک ایتالیایی در آتلانتا برای سربیه نیست کردن پول خرید اسلحه که پس از پایان جنگ ایران و عراق به عنوان شاهدهی در اثبات درستی دیدگاههای خصمانه آمریکا نسبت به عراق تفسیر می شوند، توجه مطبوعات به برنامه‌های هسته‌ای عراق و کوششهای بعدی ایالات متحده و انگلیس برای توقف صادرات تکنولوژیهای دو منظوره به این کشور، همچنان به عنوان بخشی از کوششهای سازمان یافته برای گردآوری مدرک علیه عراق و مقدمه‌ای برای فشار بیشتر به این کشور تفسیر می شد.

به نظر عراقی‌ها حضور اسرائیل در پس این اقدامات محسوس بود و این کشور مانند سال ۱۹۸۱ در تدارک حمله به تأسیسات هسته‌ای عراق به سر می برد.^{۳۰} السامرای می گوید: «در آغاز سال ۱۹۹۰ اطلاعات ارتش عراق اخطارهای مکرری از دفتر صدام حسین دریافت کرد مبنی بر اینکه اسرائیل طرحهایی برای درهم کوبیدن تأسیسات هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیکی عراق در دست دارد.»^{۳۱} بزاز گزارش می دهد که رهبری عراق کاملاً منتظر حمله اسرائیل در اوت ۱۹۹۰ بوده است.^{۳۲} صدام خود آشکارا این توطئه را برای السامرایی در ماه مارس ۱۹۹۰ تشریح کرد: «آمریکا با همکاری عربستان سعودی و امارات متحده عربی و کویت سرگرم توطئه چینی علیه ما هستند. آنها سعی در پایین نگه داشتن قیمت نفت برای تأثیر گذاری بر صنایع نظامی و تحقیقاتی ما به منظور وارد آوردن فشار برای کاهش نیروهای مسلح ما را دارند. شما همچنین باید منتظر یک حمله و یا حتی بیشتر از یک حمله از طرف نیروی هوایی اسرائیل از جانب دیگر به منظور تخریب برخی اهداف پراهمیتمان به عنوان بخشی از این توطئه نیز باشید.»^{۳۳}

آنچه که کمتر شناخته شده بعد داخلی ترس رژیم عراق است. در اواخر سال ۱۹۸۸ یا اوایل سال ۱۹۸۹ گروهی از کارمندان دولتی که برخی از آنان حتی در جنگ با ایران نشان

افتخار نیز دریافت کرده بودند، دستگیر و متهم به عضویت در سازمانی مخفی برای ساقط کردن حکومت شدند. صدها نفر از کارمندان رده بالایی دولتی که به طور غیرمستقیم با متهمان در ارتباط بودند مجبور به استعفا از مقام خود شدند.^{۳۴} رهبران عراق در سال ۱۹۸۹ بدین نتیجه رسیدند که شواهدی در دست دارند که از تلاش قدرتهای خارجی مانند ایران، عربستان و ایالات متحده برای نفوذ در جامعه و جمع آوری اطلاعات و سپس فشار به حکومت پرده برمی دارد.^{۳۵} در ماه مه سال ۱۹۸۹ عدنان خیرالله، وزیر دفاع، پسر عمو و داماد صدام حسین در حادثه ای هوایی درگذشت (قبل از آن نیز شماری از ژنرالهای عراقی پس از پایان جنگ با ایران در حادثه مشابهی فوت کرده بودند). این واقعه در میان مخالفان شیاعی مبنی بر عمدی بودن آن حادثه به خاطر هم دست بودن خیرالله با توطئه کنندگان خارجی و بی لیاقتی وی در دور نگه داشتن ارتش از بیگانگان پدید آورد.^{۳۶} منابع دیگر از کودتای نافرجامی در سپتامبر ۱۹۸۹ و کشف یک کودتای دیگر به همراه طرحی برای ترور صدام در ژانویه ۱۹۹۰ خبر دادند.^{۳۷} همچنان که صدام می دید شرایط سیاسی و اقتصادی داخلی در سال ۱۹۸۹ روزبه روز بدتر می شود، حوادثی که در خارج از عراق در طول همین سال اتفاق افتاده بود موجب تقویت حس رو به تزاید وجود بحران در او شد. سقوط دولتهای دست نشانده اتحاد جماهیر شوروی در اروپای شرقی نگرانی وی را از آینده رژیمش تشدید کرد. بزاز گزارش می کند که در تابستان سال ۱۹۸۹ صدام و شماری از نخبگان عراق در خصوص تأثیر پایان جهان دوقطبی به بحث با یکدیگر پرداختند و به این نتیجه رسیدند که دشمنان خارجی، با بهره برداری از حوادث اروپای شرقی، در حال القای این تصور و احساس در میان عراقی ها هستند که تغییر رژیم آنان بسیار سهل می باشد.^{۳۸} فهم واکنش به شدت منفی دولت عراق نسبت به گزارش بخش عربی رادیو صدای آمریکا در ژانویه ۱۹۹۰ که تلویحاً صدام را با رهبران برکنار شده اروپای شرقی مقایسه کرده بود و همچنین راجع به قطعنامه انتقادی کنگره این کشور در باب گزارشهای حقوق بشر و گزارش حقوق بشر در فوریه ۱۹۹۰ در پرتو چنین باوری میسر می شود.^{۳۹} عراقی ها همه اینها را شواهدی دال بر دخالت ایالات متحده و توطئه علیه رژیم می دیدند. صدام خود در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۰ طی ملاقاتی با آوریل گلسپی، سفیر

ایالات متحده، به گزارش رادیو آمریکا اشاره کرد.^{۴۰}

درک صدام حسین از اینکه نیروهای منطقه ای و بین المللی به همراه مخالفان داخلی در حال توطئه علیه رژیم وی هستند منجر به طرح این مسئله از جانب طارق عزیز با وزیر امور خارجه آمریکا جیمز بیکر در اکتبر سال ۱۹۸۹ شد.^{۴۱} بیکر چندین بار قصد ایالات متحده را مبنی بر همکاری با دولت صدام تکرار کرد. جرج بوش نیز، پس از آنکه صدام حسین بدگمانی خود را نسبت به نیت واقعی آمریکا از طریق سعودی ها به اطلاع طرف آمریکایی رسانده بود، پیام مشابهی را از طریق شاهزاده بندر بن سلطان آل سعود، سفیر عربستان در واشنگتن، در آوریل ۱۹۹۰ فرستاد.^{۴۲} این اطمینان بخشیهای مجدد آمریکایی ها به عراق هیچیک تأثیر چندانی بر صدام نداشت، چرا که وی از زمان افشای ماجرای ایران-کنترا در سال ۱۹۸۶ به اظهارات مقامات آمریکایی با شک و تردید می نگریست.^{۴۳} حوادث بین المللی و داخلی در اوایل سال ۱۹۹۰ صدام را متقاعد کرده بود که رژیمش هدف حمله قرار گرفته است. این شک و تردید در کلام و لحن سیاست خارجی عراق که از آن پس تغییر یافت، بروز پیدا کرد. قبل از سال ۱۹۹۰ هدف سیاست خارجی عراق به دست آوردن منافع اقتصادی و استراتژیک حاصل از پیروزی بر ایران از طریق متحدان منطقه ای و کوششهای معمولی دیپلماتها بود. ابتکار عراق در تأسیس شورای همکاری عرب (یک گروه باز شامل عراق، اردن، مصر و یمن شمالی) در فوریه سال ۱۹۸۹ و امضای قرارداد عدم تعرض با عربستان در آوریل همان سال- با هدف خنثی کردن نگرانی سعودی ها از گروه بندی جدید در جهان عرب- می تواند در این راستا تعبیر شود. دیپلماسی عراق نسبت به کویت که هدفش کسب تضمین امتیازات ارضی و منافع اقتصادی از همسایه اش بود، آشکارا تهدید کننده به نظر نمی رسید. کویتی ها حتی مسایل فوری میان دو کشور را که در برخی اوقات توسط طرف عراقی و گاه توسط آنان مطرح شده و در ملاقاتهای طرفین در سال ۱۹۸۹ منعکس شده بود فشاری از جانب عراق تلقی نمی کردند.^{۴۴} مقامات عراق به هنگام بازدید جابر الاحمد الصباح، امیر کویت، در اواخر تابستان ۱۹۸۹ عالیتترین احترامات خود را که با ستایش بیش از حد صدام نسبت به کویت همراه بود، تقدیم وی کردند.^{۴۵} با وجود این، لحن عراق نسبت به اسرائیل و

ایالات متحده مانند دوران جنگ با ایران همچنان معتدل باقی ماند.

لحن صدام و تن صدای سیاست خارجی عراق از اوایل سال ۱۹۹۰ تغییر کرد. در فوریه ۱۹۹۰ و به هنگام نشست افتتاحیه شورای همکاری عرب، صدام به حضور نظامی ایالات متحده در منطقه حمله کرد و بخش عمده ای از سخنان خود را به انتقاد از اسرائیل اختصاص داد.^{۴۶} این انتقادات منجر به باب شدن اصطلاح «بسوزانید نیمی از اسرائیل را» در آوریل همان سال شد. لحن عراق از آن پس نسبت به کویت و دیگر کشورهای خلیج [فارس] کاملاً تغییر کرده، خشنتر شد و در ژانویه ۱۹۹۰ عراق ابتدا به کویت پیشنهاد کرد که وامی به مبلغ ۱۰ میلیارد دلار در اختیار آن کشور بگذارد و از دیون آن کشور که باز مانده دوران جنگ با ایران بودند، صرف نظر کند.^{۴۷} این امر منجر به تندتر شدن لحن عراق در نشست شورای همکاری عرب در ماه مه سال ۱۹۹۰ شد که در آن، صدام تولید مازاد بر سهمیه مقرر شده اوپک را اقدامی جهت گیری شده علیه کشورش خواند و در ۱۶ ژوئیه طی یادداشتی رسمی که برای اتحادیه عرب فرستاد به آن استناد کرد.^{۴۸} تغییر در سیاست خارجی عراق که در پایان منجر به حمله به کویت شد زمانی اتفاق افتاد که صدام از تلاشهای بین المللی برای بی ثبات کردن داخلی رژیم خود پرده برداشت. سیاست خارجی عراق زمانی تهاجمی تر شد که صدام دریافت آینده می تواند حامل چالشهای جدی برای ثبات حکومتش باشد. بیانات صدام و یکی از نزدیکترین مشاورانش در نشست شورای فرماندهی انقلاب / رهبری حزب بعث در روز ۲۴ ژانویه ۱۹۹۶ به ما کمک می کند تا انگیزه های وی را از حمله به کویت درک کنیم. باید یادآوری شود که اگر این جملات پس از حمله به کویت ایراد می شد ممکن بود به عنوان توجیه گذشته تفسیر شود، اما آنها پیش از شکست عراق در جنگ و فقط یک هفته مانده به آغاز عملیات هوایی و درست یک ماه قبل از حمله زمینی ادا شدند. صدام به حضار گفت که «شاید آنان شنیده باشند که برخی از بازگرداندن کویت به عنوان راهی برای اجتناب از جنگ حرف می زنند.» او ادامه داد:

«شما باید به ایشان بگویید حوادث پیش از ۲ اوت؛ یعنی زمانی که عراق کویت را در اختیار نداشت، چگونه بود؟ آنان پس از اینکه ما را از توان اقتصادی خودمان محروم کردند در حال

توطئه علیه شما برای تضعیفتان بودند، تا قبل از ۲ اوت ما چیزی جز حفظ موقعیتمان چنانکه بود و رشد تدریجی آن نخواستیم؛ چیزی حدود ۱ درصد یا ۲ درصد در هر سال، اما آنها می خواستند که از طریق اعمال فشار ما را همچنان عقب مانده نگه دارند. ما نمی توانیم برخی چیزها را برای ملت عراق، برای کسانی که شرایط بهتری را برایشان می خواهیم، بپذیریم. آنها با توطئه های پست خود در حال برنامه ریزی برای به قهقرا بردن سطح زندگی ما بودند تا به لحاظ روحی ما را در هم بشکنند و ما را وادار به دست کشیدن از وظایفمان کنند.^{۴۹}

طه یاسین رمضان، معاون اول نخست وزیر، در همان نشست و پس از اعتراف به اینکه دوم اوت بهترین زمان برای حمله نبوده است، گفت:

«بله، نبرد غیر قابل اجتناب است. اگر جنگ دیرتر اتفاق می افتاد، انسجام انقلابی شکل نمی گرفت و در مقابله با نیروهای متخاصم ضعیفتر نیز می شد. تصور کنید اگر ما ۲ سال صبر کرده بودیم، سیاست نفتی خلیج فارس همچنان که اکنون است ادامه یافته بود. عراق ۵۰ میلیارد دلار بدهی دارد و قیمت نفت حتی برای تأمین ۵۰ درصد حداقل نیازهای فعلی ما نیز کافی نیست، چرا که بدهیهای ما ۵۰ درصد درآمد ما را با قیمت فعلی و با سود وامها به خود اختصاص می دهد. دولتهای غربی و آمریکا تصمیم گرفتند صادرات تکنولوژی به کشور را بعد از آوریل ۱۹۹۰ متوقف کنند و آمریکا صادرات ابزارآلات کشاورزی را در ماه مارس همین سال با تصمیم کنگره متوقف کرد. امکان دارد با پیروی کشورهای اروپایی از این تصمیم دیگر اقلام تکنولوژی نیز مشمول بایکوت شود. اگر مردم توانایی رهبری را در فراهم کردن سطح حداقلی از زندگی در این کشور ثروتمند نمی دیدند، آنگاه ما چگونه می توانستیم وفاداری مردم و حمایت آنان را نسبت به رهبرشان حفظ کنیم؟ در چنین موقعیتی آیا شما می توانستید ارتش و مردم را بدون توجه به سطح درگیری و تحت هر پرچمی به جنگ بکشانید؟ من فکر نمی کنم. من ایمان عمیق به پیروزی در جنگ را از دست نخواهم داد، اما هدف هر چه می خواهد باشد، اگر مرگ یقیناً به سوی این مردم و این انقلاب می آید، بگذارید مادامی که ما ایستاده ایم بیاید.^{۵۰}

چرا عقب نشینی نه؟

مقایسه میان خودداری عراق از عقب نشینی از کویت در سال ۱۹۹۱ و تصمیم این کشور در سال ۱۹۷۵ مبنی بر پذیرش تغییر در مرزهایش با ایران به منظور اجتناب از رویارویی نظامی، می تواند اهمیت تهدیدهای درک شده علیه امنیت رژیم را در تصمیم عراق برای آغاز جنگ در اوت ۱۹۹۰ باز نمایاند. در هر مورد یک قدرت نظامی برتر خواهان کسب امتیاز ارضی از عراق برای پایان دادن به خصومتها بود، اما رضایت عراق برای دادن امتیاز می توانست به لحاظ سیاسی و حتی با حفظ قابلیت های اقتصادی و نظامی این کشور هزینه زیادی در بر داشته باشد.

تفاوت میان این دو رویداد که از تصمیمات متفاوت نسبت به هر مورد حکایت دارد، کلید فهم چگونگی تأثیر این تصمیمها بر امنیت داخلی رژیم است. تعهد ایران به قطع حمایت از مخالفان کرد- و در واقع، قطع حمایت اسرائیل و ایالات متحده که از ایران به عنوان کانالی برای انتقال کمکهای خود استفاده می کردند- عنصری تعیین کننده برای بغداد در قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵ بود. رژیم بعث از همان آغاز در سال ۱۹۶۸ سعی کرده بود هم از نیروی نظامی و هم از ابزار مذاکره برای تسلط بر مناطق کردنشین استفاده کند، اما فایده ای از این کار حاصل نشد. با قطع حمایت خارجی از اکراد، بغداد توانست مخالفان خود را به تسلیم وا دارد.^{۵۱} امنیت رژیم مهمتر از تغییرات جزئی در مرزها بود. صدام حسین شخصاً قرارداد الجزایر را به نمایندگی از دولت عراق امضا کرد و بارها اعلام نمود که این قرارداد برای تحکیم موقعیت حزب بعث در قدرت لازم است.^{۵۲}

از روز دوم اوت ۱۹۹۰ (اشغال کویت) تا پایان همین سال، به رغم تدارک نیروهای آمریکایی و ائتلاف و مجموعه ای از قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل علیه عراق، صدام همچنان بر این باور بود که می تواند از شکست نظامی اجتناب کند. السامرای می گوید که «اطرافیان صدام حسین متقاعد شده بودند که ایالات متحده در استفاده از زور علیه عراق عجله به خرج نخواهد داد و بحران در نهایت به یک مجادله سیاسی درازمدت بر سر خواسته های طرفین تبدیل خواهد شد.» او می گوید: «صدام استراتژی خود را به مناسبت های گوناگون که

«محکم نگه داشتن خرطوم فیل» بود و معنی انتظار صبورانه و حل مسایل را می داد، تشریح نمود.^{۵۳} او بر این باور بود که حتی به هنگام حمله نیز نیروهایش می توانند ائتلاف خود را حفظ کرده، تجزیه نشوند و همچنان که نارضایتی افکار عمومی علیه کشورهای عرب حاضر در ائتلاف اوج می گیرد، اتحاد شوروی و فرانسه از آن جدا می شوند. طبق محاسبات وی همچنان که آمریکا قربانیان بیشتری می داد افکار عمومی این کشور نیز موضعی ضد جنگ اتخاذ می کرد. تا ۱۰ ژانویه ۱۹۹۱ او به کارمندان اطلاعات ارتش اعلام می کرد: «آمریکا کشور ضعیفی است، ما از کویت عقب نشینی نخواهیم کرد و پیروز خواهیم شد.»^{۵۴}

آغاز عملیات هوایی در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ نقطه عطفی در استنباطهای صدام به شمار می آید. طبق گزارش السامرائی، اطلاعات ارتش عراق به هنگام نزدیک شدن به مهلت سازمان ملل یعنی ۱۵ ژانویه در گزارشهای متعددی که برای صدام می فرستاد، متذکر شد که جنگ غیرقابل اجتناب است و عراق از موقعیت خوبی برای مقاومت در برابر دشمن برخوردار نیست. مقارن با آغاز جنگ هوایی این گزارشها از پی آمدهای شدیداً منفی جنگ زمینی خبردادند. اطلاعات ارتش عراق به هنگام جنگ هوایی صدام را از زیانهای حضور بلند مدت ارتش در کویت برحذر داشت.^{۵۵} هم زمان با آن، صدام مشاهده کرد که ائتلاف همچنان دست نخورده باقی مانده است و کشورهای عرب حاضر در جنگ نیز قادر به اداره مشکلات برخاسته از نارضایتی عمومی در کشورهاشان هستند. براساس گزارش السامرائی مدت کوتاهی بعد از آغاز جنگ هوایی، صدام به پسر عمویش علی حسن المجید، حاکم جدید کویت، دستور داد که برای تخریب چاههای نفت و دیگر تأسیسات نفتی این کشور دست به کار شود؛ اقدامی که می تواند به معنی ناتوانی صدام حسین در حفظ کویت تعبیر گردد.^{۵۶} با آشکار شدن نواقص استراتژی اصلی او طبیعی است که انتظار داشته باشیم صدام حسین پس از ارزیابی مجدد سود و زیانهای ماندن در کویت به دنبال راه حلهای دیپلماتیک مانند سال ۱۹۷۵ باشد، اما از آنجایی که وی مطمئن نبود عقب نشینی از کویت به توطئه علیه او خاتمه خواهد داد یا نه، همچنان در کویت ماند. صدام در ۱۴ ژانویه ۱۹۹۱ به هیأت ملاقات کننده یمنی گفت: «در صورت عقب نشینی ما هیچ تضمینی نداریم، پس چرا باید در آخرین لحظات تسلیم

شویم؟^{۵۷} پس از گذشت یک ماه از جنگ هوایی و آغاز عملیات زمینی، صدام به یوگنی پریماکوف، نماینده اتحاد شوروی، گفت: «از آنجایی که آمریکا تصمیم به جنگ داشت، با عقب نشینی یا بدون عقب نشینی ما از کویت این کار را می کرد. آنها علیه ما توطئه کرده بودند. آنها هدفشان ترور رهبری در عراق بود. عراقی ها چه از دست دادند؟ ممکن است دوباره آنها را به دست آورند.»^{۵۸} بعد از جنگ، طارق عزیز در پاسخ به این سؤال برنامه مستند جنگ خلیج فارس در شبکه PBS که چرا عراق زمانی که شکست را اجتناب ناپذیر دید از کویت عقب نشینی نکرد، گفت: «عراق باید بر طبق طرح جرج بوش تخریب می شد، با کویت یا بدون کویت، در داخل یا خارج از کویت، قبل یا بعد از دوم اوت.»^{۵۹} این باور که صرف عقب نشینی از کویت موجب توقف فشارها بر رژیم نخواهد شد، در طرح پیشنهادی ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ که برای پایان دادن به بحران ارایه شد منعکس گشت؛ درست یک ماه پس از آغاز جنگ هوایی و مقارن با ضعف روبه تزاید قدرت نظامی عراق. خواسته های عراق شامل برقراری آتش بس، عقب نشینی کشورهای غربی از خلیج فارس، خروج اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، فسخ همه قطعنامه های سازمان ملل علیه این کشور، و همچنین خاتمه دادن به «تصویب همه قطعنامه ها و فشارهایی مانند تحریم و ممنوعیت، ابطال قطعنامه هایی که از جانب کشورهای معینی علیه عراق به طور یک جانبه و یا دسته جمعی قبل از دوم اوت ۱۹۹۰ اتخاذ شده بود و دلیل اصلی بحران خلیج فارس محسوب می شد، بود.»^{۶۰}

باور عراق مبنی بر اینکه عقب نشینی سال ۱۹۷۵ موقعیت داخلی رژیم را تحکیم می بخشد، می تواند به ما در فهم این نکته که چرا عراق حاضر به قبول شکست بین المللی شد کمک کند. این عقیده صدام حسین که عقب نشینی از کویت لزوماً فشارهای خارجی وارده بر رژیم را کاهش نخواهد داد می تواند عواقب متفاوت جنگ سال ۱۹۹۱ را تبیین نماید.

واقع گرایی تهاجمی و جنگ خلیج [فارس]

به منظور تکمیل استدلالمان باید دوباره به تبیین اصلی بدیل برای تصمیم سال ۱۹۹۰ باز گردیم؛ نظریه واقع گرای تهاجمی. این تبیین باید بتواند نشان دهد که تصمیم به تهاجم، نه

حاصل این جمع بندی است که اوت سال ۱۹۹۰ اوج قدرت نظامی عراق بوده، بلکه اطمینان از پیروز شدن در جنگ بوده است. طبق دلایل متقن موجود، رهبری عراق اوت سال ۱۹۹۰ را بر حسب موقعیت منطقه ای و بین المللی زمان مناسبی برای آغاز جنگ نمی دید، اما به خاطر نگرانی از عواقب داخلی تداوم وضع موجود، دست به چنین کاری زد.

یک استدلال درست می تواند چنین حاصل شود که صدام خود دریافته بود عراق در سال ۱۹۹۰ مانند آنچه که ممکن بود بعدها باشد آنقدر برای جنگ قوی نیست. به برنامه های هسته ای عراق توجه کنید. بازرسان سازمان ملل به این نتیجه قطعی رسیدند که صدام در شرف گسترش زرادخانه ابتدایی خود نیست. اگر وی تا دست یابی به توان هسته ای صبر کرده بود از قدرت بیشتری برای بازداشتن کشورهای غربی از حمله به خود بهره مند می شد. این مطلب را رهبران عراق بارها زودتر از دوم اوت توصیه کرده، بر نامناسب بودن آن تاریخ به عنوان زمان شروع حمله تأکید کرده بودند. همچنین به ارزیابی صدام از موازنه نیروهای بین المللی توجه کنید. وی در سخنرانی ۱۲ فوریه ۱۹۹۰ در اجلاس شورای همکاری عرب درباره تحلیل رفتن توان اتحاد شوروی و حمایت آن کشور از اعراب و شکل بندی احتمالی سیاست بین الملل با ظهور ژاپن و اروپا برای به چالش طلبیدن سیطره آمریکا صحبت کرد. او به شنوندگان اخطار داد: « ما معتقدیم که ایالات متحده ظرف ۵ سال آینده و تا شکل گیری موازنه جدید قوا پا را از گلیم خود فراتر خواهد گذارد.»^{۶۱}

به نظر صدام، گرچه پس از سال ۱۹۹۰ عراق قویتر و ایالات متحده ضعیفتر شده است، اما احساس می کرد که وقت چندانی برای صبر کردن تا بهبود شرایط خود ندارد. این فرض که صدام در صورت حمله به کویت در سال ۱۹۸۹ در وضعیت بهتری قرار می گرفت، فرضی غیرواقعی اگرچه همچنان جذاب است. موقعیت بین المللی عراق در سال ۱۹۸۹ بسیار بهتر بود. ایران برای اعراب و آمریکا چیزی بیش از یک تهدید فوری به شمار می آمد. در اوایل سال ۱۹۸۹ بغداد شورای همکاری عرب را به وجود آورد و دوباره بر روابطش با عربستان سعودی از طریق پیمان عدم تعرض تأکید کرد. روابط با ایالات متحده بهتر بود و انتظار می رفت که اتحاد شوروی حتی با وجود خاتمه جنگ سرد حمایت بیشتری از رژیم به عمل آورد. همچنین

موقعیت اقتصادی عراق به علت بالابودن قیمت نفت در سال ۱۹۸۹، در مقایسه با سال ۱۹۹۰، بهتر از گذشته بود. اگر صدام صرفاً در جستجوی بهترین زمان ممکن برای حمله به کویت بود، دلایل بی شماری وجود دارد که نشان دهد چرا سال ۱۹۸۹ زمان مناسبی به نظر می رسید. با وجود این، می دانیم همچنان که او از قدرت روبه افول منطقه ای و داخلی عراق و خطرهای روبه تزاید پیش رویش آگاه می شد، نسبت به کویت دیدگاه تهاجمی تری اتخاذ می کرد.

ملاقات میان صدام و سفیر آمریکا اغلب در راستای واقع گرایی تهاجمی تفسیر می شود؛ به عنوان اینکه نقش مهمی در تصمیم گیریهای عراق داشته است. فرض بر این است که ناتوانی ظاهری گلسپی از آگاه کردن صدام حسین از عکس العمل آمریکا نسبت به اقدام نظامی عراق، اعتماد به نفس لازم را به صدام مبنی بر عدم پافشاری آمریکا به طرح خود برای حمله داده باشد. این استدلال به دو طریق مشکوک است: اول اینکه، طارق عزیز بعدها گفت عراق عکس العمل آمریکا را انتظار داشت و بنابراین ملاقات گلسپی در عراق «چراغ سبزی» از جانب آمریکا تعبیر نمی شود؛^{۶۲} دوم اینکه صدام در تاریخ دوم اوت به رهبران عراق گفت که اشتباهات عبدالکریم قاسم را که ادعاهای مشابهی نسبت به کویت در سال ۱۹۶۱ طرح کرده بود، تکرار نمی کند. او همچنین اظهار داشت: «قاسم نیت خود را کاملاً آشکار کرده بود و همین امر فرصت لازم را در اختیار انگلیس و مصر گذارد تا قبل از هر اقدامی نیروهایشان را به کویت بفرستند.» صدام گفت: «اما این زمانی است که عراق متفاوت با گذشته عمل خواهد کرد.»^{۶۳} ملاقات با گلسپی، مکالمه دوستانه تلفنی با ملک فهد و حتی مبارک، توافق عراق در ۳۱ ژوئیه در دیدار با نمایندگان کویت در جده، و کاهش لحن خشونت بار مطبوعات عراق درست یک هفته پیش از حمله می تواند به عنوان بخشی از سیاست محتاطانه این کشور؛ یعنی فریب تاکتیکی به منظور حفظ عناصر شگفت آور تعبیر شود. با مطالعه شواهد موجود دیدیم که عراق تصمیم خود را برای حمله به کویت قبل از ملاقات با سفیر آمریکا رفته بود.

تصمیم عراق برای آغاز جنگ ۱۹۸۰

این حقیقت که انقلاب اسلامی در ایران تهدیدی علیه ثبات عراق و علت عمده تصمیم صدام حسین برای حمله ایران بود، به طور کلی، اگر نه به اتفاق آرا، مورد توافق است.^{۶۴} در همان زمان منافع حیاتی به لحاظ استراتژیک برای عراق و به لحاظ شخصی برای صدام در آغاز جنگی کوتاه اما پیروزمندانه با ایران وجود داشت. کسب پیروزی سریع می توانست بدیاری قرارداد الجزایر را معکوس کرده، به تحکیم موقعیت رهبری عراق در جهان عرب (بخصوص پس از تضعیف جایگاه مصر به علت امضای موافقت نامه صلح با اسرائیل در سال ۱۹۷۹) و خلیج [فارس] بینجامد و حتی احتمالاً به سقوط نظام انقلابی در ایران ختم گردد. ایران به واسطه انقلاب در تغییر و تحول بود، شمار زیادی از کارمندان دولتی رژیم سابق از کار برکنار شده بودند، این کشور روابط خود را با هم پیمان ابرقدرتش یعنی آمریکا قطع کرده بود، بنابراین احتمال پیروزی بالا به نظر می رسید.

همانند مورد جنگ خلیج [فارس] شواهدی در دست است که نشان می دهد در عراق احساس تهدید قویتر از فرصت کسب سود بود و همین امر صدام را به سوی تصمیم گیری برای آغاز جنگ سوق داد. منافع حاصل از امکان بالای پیروزی برای مدتها پیش از حمله به ایران موجود بود. به هر حال، پیش از تصمیم گیری تهدید شیوع امواج انقلابی از سوی ایران به جامعه عراق، به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته بود. در این مورد در مقایسه با جنگ خلیج فارس عوامل داخلی نقش کمتری در تصمیم گیری داشتند. ضرورت این تحلیل بیشتر متکی به ترتیب زمانی حوادث است تا اسناد مستقیم به دیدگاههای در حال دگرگونی صدام حسین. با وجود این، می توان از چشم انداز تهدیدات به مسئله نگاه کرد و بدین ترتیب است که با جنگ خلیج [فارس] شباهتهای برجسته ای می یابد.

زنجیره به هم پیوسته حوادث که در ایران به انقلاب منجر شد و موقعیت این کشور را در مناسبات متعارف قدرت تضعیف کرد، سریعاً بلند پروازیهای صدام را در مورد ایران برانگیخت. در مقابل، بغداد [آیت الله] خمینی (ره) را در اکتبر سال ۱۹۷۸ از عراق اخراج کرد^{۶۵} و با رژیم شاه وارد مذاکرات مشورتی در باب مسایل امنیتی شد.^{۶۶} به هنگام سقوط سلسله پهلوی

در ایران در فوریه ۱۹۷۹، عراق در نخستین عکس العمل، از رژیم جدید استقبال ملایمی کرد. رئیس جمهور وقت عراق، احمد حسن البکر، نیز پیام تبریکی به مناسبت تأسیس جمهوری اسلامی برای [آیت الله] خمینی (ره) فرستاد. این کشور همچنین آشکارا از خروج ایران از سنتو حمایت کرد و اعلام نمود که از عضویت ایران در جنبش عدم تعهد حمایت می کند. تا ژوئن ۱۹۷۹ عراق دعوت از مهندس بازرگان، نخست وزیر جدید، را برای بازدید از بغداد تکرار می کرد.^{۶۶} اما روابط فی مابین به زودی خراب شد. در ژوئن سال ۱۹۷۹ آیت الله محمدباقر صدر، سیاسی ترین روحانی در میان رهبران برجسته شیعه، درست قبل از سفری از پیش برنامه ریزی شده به تهران دستگیر شد. پی آمد این امر تظاهرات خشونت بار در شهرهای نجف و کربلا و مناطق شیعه نشین بغداد بود که با توسل به زور سرکوب شد. وی مدت کوتاهی پس از این ناآرامیها آزاد شد، اما در منزل خود در نجف تحت نظر قرار گرفت.^{۶۸} چند تن از روحانیون برجسته ایران همچون [آیت الله] خمینی (ره) رژیم عراق را مستبد و جنایت کار نامیده، اقدام آن کشور را محکوم کردند و حکام عراق را از برانگیخته شدن غضب الهی و خشم ملت مسلمان برحذر داشتند.^{۶۹} مطبوعات ایران، عراق را به دامن زدن به ناآرامیها در میان اعراب خوزستان متهم کردند.^{۷۰} مطبوعات عراق نیز در پاسخ، دولت جدید ایران را محکوم کردند که همانند شاه سعی در بهره برداری از اختلافات داخلی عراق دارد.^{۷۱} متعاقب آن، درگیریهای مرزی در مناطق کردنشین شدت یافت و عراق از نیروی هوایی خود برای بمباران روستاهای ایرانی استفاده کرد.^{۷۲} در ژوئیه سال ۱۹۷۹ مسعود وادریس بارزانی (فرزند ملامصطفی بارزانی) با گذشتن از مرز، به خاک ایران وارد شدند و مورد حمایت قرار گرفتند.^{۷۳}

این حوادث مقارن با آغاز دوره ریاست جمهوری صدام حسین بود. تبیینی که صرفاً بر بلند پروازیهای صدام انگشت می گذارد، چشم به راه تغییرات نظامی در سیاست عراق از آن زمان به بعد نسبت به ایران است. [بر این اساس] تغییرات داخلی ایران صدام را به این کار تشویق کرد، و او را از همان آغاز به سوی جنگ با ایران و استفاده حداکثر از این شرایط سوق داد. به هر حال این امر اتفاق نیفتاد. برعکس، طرفین کوشیدند در کوتاه مدت تنشها را تخفیف دهند و بدین ترتیب زد و خوردهای مرزی فرونشست. در اوایل سپتامبر سال ۱۹۷۹ ابراهیم

یزدی، وزیر امور خارجه ایران، از صدام برای بازدید از ایران دعوت به عمل آورد.^{۷۴} تا حدودی می‌توان این کاهش تنشها را به نیاز صدام برای تحکیم پایه‌های قدرت خود نسبت داد. اعدام ۲۲ عضو برجسته حزبی و حکومتی به جرم توطئه علیه رژیم و ظاهراً به اتهام هم‌دستی با شعبه سوری حزب بعث برای بقای در قدرت ضروری بود.^{۷۵} ناآرامیها در میان شیعیان عراق به علت تحت نظر بودن آیت الله صدر همچنان روبه فزونی بود. اما این کاهش تنشها می‌تواند با دیدگاه صدام نسبت به شرایط سیاسی در ایران نیز ارتباط پیدا کند. او آشکارا بین دولت ایران، به سرپرستی مهندس بازرگان، که سعی در حفظ رابطه صلح آمیز و دوستانه با همسایگان داشت و تندروهای انقلابی تمایز قایل بود. مجله الثورة در ژوئن سال ۱۹۷۹ تحلیلی طولانی از روابط میان دو کشور ارائه داد. در آن تحلیل آمده بود: «در ایران گرایشها، جناح بندیها و گروههای متعددی وجود دارد، اما آنچه که توجه ما را به خود جلب کرد، این واقعیت است که بخش عمده حملات، مستقیم یا غیرمستقیم، نسبت به ما از جانب گروههای تندرو انجام می‌شود.»^{۷۶} این دسته از مقالات با این اخطار به اتمام می‌رسید که «هنوز به حد کافی صبور هستیم تا به گروههای معینی در داخل عراق فرصت دهیم تا به رتق و فتق امور پرداخته، از عقاید مناسب و شرافتمندانه دفاع کنند و فراتر از زور، بدخواهی و سوءنیت، با تعقل تصمیم بگیرند.»^{۷۷} صدام در ژوئن ۱۹۸۰ طی یک سخنرانی زمانی که از دیدگاه برخی از رهبران ایران نسبت به عراق انتقاد کرد، چنین تحلیلی را ارائه داد.^{۷۸} او بعدها این نکته را در مجلس ملی عراق در نوامبر ۱۹۸۰ چندین بار تکرار کرد: «در اولین ماهها پس از به قدرت رسیدن [آیت الله] خمینی (ره) - یعنی دقیقاً در ۴ ماه اول پیروزی انقلاب - عذر و بهانه‌های زیادی برای همکارانم می‌آوردیم تا فرصت بیشتری به ایرانیان بدهند. من به همکارانم در کادر رهبری دولت ناآرامیها و آشفتگیهای سال ۱۹۶۳ را یادآوری می‌کردم.»^{۷۹} عراقی‌ها برقراری رابطه‌ای مناسب با دولت بازرگان را راهی به سوی تضعیف گرایشهای انقلابی‌تر در ایران می‌دیدند.

این امر بدان معنا نیست که صدام مخالف بهره‌برداری از تغییرات آشفته ایران به سود موقعیت ژئوپلیتیکی عراق بود. در پاییز سال ۱۹۷۹ عراق مسئله سه جزیره ایرانی در خلیج فارس را مطرح کرد و می‌خواست با پررنگ کردن قضیه شرایط اعراب ساکن در ایران و

از طریق این پیشنهاد که عراق از رژیمهای عرب خلیج [فارس] حمایت می کند، پشتیبانی اعراب را به دست آورد.^{۸۰} در فوریه ۱۹۸۰ صدام به منظور کسب رضایت رهبران عرب از زعامت عراق «منشور ملی عرب» را منتشر کرد. در مقابل، ایران همچنان بر اتهامات خود مبنی بر حمایت عراق از گروههای عرب مخالف این کشور در استان خوزستان پای فشرد.

پس از آغاز ریاست جمهوری صدام، حتی کاهش مختصری در تنشهای موجود با ایران نیز نتوانست ناآرامیهای سیاسی در میان شیعیان عراق را کاهش دهد. در ژوئیه ۱۹۷۹ آیت الله صدر که همچنان در منزل خودتحت نظر بود، از پیروان خودخواست علیه رژیم دست به اقدامات خشونت بار بزنند. گروههای عمده شیعه مدت کوتاهی پس از تأسیس «حرکت آزادی بخش اسلامی» در استفاده از هر ابزاری برای سقوط رژیم اعلام آمادگی کردند. در اکتبر سال ۱۹۷۹ سازمان علمای عراق که سابقاً مظنون به مخالفت سیاسی آشکار با رژیم بود، اعلام کرد که از اعمال خشونت علیه رژیم حمایت می کند. تا پایان همین سال حزب الدعوه، حزب اصلی شیعی، جناح نظامی خود را تأسیس کرد.^{۸۱}

رژیم که به طور معمول اجازه فعالیت سیاسی به هیچ گروه مخالفی را نمی داد (حداقل در میان اعراب ساکن عراق)، به واسطه قانونی بودن سازمانهای مخالف شیعی در مقابل اقدامات آنها کاملاً آسیب پذیر بود. در ماه مه ۱۹۸۰ وزیر کشور عراق طی یک مصاحبه در حضور کمتر از ۱۰۰۰ عضو حزب الدعوه اعلام کرد: «طرفداران گمراه و حامیان مذهبی رقم قابل توجهی را تشکیل می دهند».^{۸۲} گزارش کنگره منطقه ای حزب بعث در سال ۱۹۸۲ صریحتر بود. در گزارش آمده بود که انقلاب ایران منجر به تغییراتی شده است و حامی جنبشهای مذهبی و سیاسی در عراق می باشد.^{۸۳} گزارش همچنین تصدیق می کرد که جنبش مذهبی سیاسی به داخل اعضای جوان حزب بعث نیز رسوخ کرده است: «گسترش فعالیتهای مذهبی تقلیدآمیز در میان برخی از اعضای جوان حزب، آشفتهگی نسبی میان پایگاه حزبی و دیگر احزاب سیاسی مذهبی به وجود آورده، ... آگاهی حزبی را نسبت به رشد این پدیده خصمانه سیاسی- مذهبی تضعیف کرده بود».^{۸۴}

در حین اوج گیری جریان مخالف شیعی در اواخر سال ۱۹۷۹ در ایران یک تحول

تعیین کننده به وقوع پیوست. در نوامبر همان سال و به دنبال حادثه تسخیر سفارت آمریکا، مهندس مهدی بازرگان از سمت نخست وزیری استعفا کرد. با پیروزی تندروهای انقلابی، لحن ایرانیان نسبت به رژیم عراق کاملاً تغییر نمود.^{۸۵} در مارس ۱۹۸۰ سفیر ایران بغداد را ترک کرد و تعدادی از کنسولگریهای ایران در عراق بسته شد. ایران ادعا کرد که سفیر را فراخوانده است؛ عراق نیز اظهار داشت که از سفیر خواسته شده بود تا «به علت دخالت علنی ایران در امور داخلی این کشور، عراق را ترک کند».^{۸۶}

در اواخر ماه مارس ۱۹۸۰ دولت عراق عضویت در حزب الدعوه را پس از دستگیری حدود ۹۶ عضو این سازمان در یک ماه قبل جرمی مستوجب مرگ خواند و آن را عطف به ماسبق کرد. در اول آوریل همان سال یکی از سازمانهای مخالف شیعی اقدام به ترور معاون نخست وزیر، طارق عزیز، در زمانی که وی مشغول ایراد سخنرانی در دانشگاه المستنصریه بغداد بود کرد.^{۸۷} طی این حادثه شماری از دانشجویان حاضر کشته شدند و طارق عزیز در حالی که مجروح شده بود از معرکه جان سالم به در برد. طبق گزارش روزنامه های عراق در روز ۶ آوریل و به هنگام برپایی مجلس عزاداری برای قربانیان حادثه، بمبی از پنجره یک مدرسه ایرانی در بغداد به سوی جمعیت پرتاب شد.^{۸۸} دولت عراق در اقدامی تلافی جویانه آیت الله محمدباقر صدر و خواهرش را که یک مبارز سیاسی بود اعدام کرد. شایع شد که یک رابط سازمانی میان حزب الدعوه و رژیم ایران وجود دارد، به همین علت دولت عراق اخراج هزاران شیعه ایرانی الاصل را از عراق آغاز نمود.

از این لحظه به بعد وی در آشکارترین شکل ممکن ایران را تهدید کرد. وی پس از حادثه سوء قصد به طارق عزیز، به دانشگاه المستنصریه رفت و در جمع دانشجویان گفت: «رسم ما تهدید کردن نیست، اما به شما می گوئیم سوگند به خدا، سوگند به خدا، سوگند به خدا و به نام هر ذره از خاک عراق که آن خونهای پاکی که در المستنصریه به زمین ریخته شد به هدر نخواهد رفت. ... مابه کسانی که سعی در تلافی نبرد القادسیه دارند [نبردی که در آن اعراب مسلمان امپراتوری ساسانی را در سال ۶۳۷ پس از میلاد شکست دادند] می گوئیم که روح القادسیه همانند خون و شرف مردم آن که پیام را بر سر نیزه هایشان حمل می کردند، از

کوششهای آنها عظیمتر است.^{۸۹} این نخستین بار بود که صدام با استفاده از خاطره نبرد قادسیه، سعی داشت تا درگیری خود با ایرانیان را تحت لوای اسلام و تاریخ عرب قرار دهد. بعدها در ماه آوریل صدام گفت: «اجتناب از برخورد با ایران چیز بدی نیست، مگر اینکه وظیفه ای ملی و میهن پرستانه تلقی شود. وقتی که مبارزه وظیفه ای ملی و دینی باشد باید به آن در تمام اشکالش بپردازیم.» او در نهایت گفت: «ما مطمئنیم که شما برای اهدای خون مبارکتان در دفاع از ملت آماده هستید.»^{۹۰} تا پایان ژوئیه ۱۹۸۰ صدام همچنان همین رویه را ادامه می داد، اما قول به آغاز جنگ می داد: «ما مردمانی جنگجو نیستیم، اما هر کس که به حریم خارجی ما از دور حمله کند، ما به درب خانه او هزاران بار ضربه خواهیم زد. هر کس به مرزهای ما حمله کند، ما به شیوه ای که خودش بفهمد به او پاسخ خواهیم داد، و آنان می دانند که ما عیناً تلافی خواهیم کرد.»^{۹۲}

وقتی که خبر اعدام آیت الله صدر توسط رژیم صدام در اواسط آوریل ۱۹۸۰ به ایران رسید، عکس العمل شدید ایرانیان بر صدام آشکار شد. [آیت الله] خمینی در تکرار سخنان قبلی خود، رژیم بعث را محکوم کرد.^{۹۲} یک درگیری در قصر شیرین، شهری در منطقه مرزی مرکزی، در نیمه آوریل گزارش شد.^{۹۳} و رسانه های عراق از ژوئن ۱۹۸۰ به گزارش از برخوردهای منظم و مکرر مرزی پرداختند.^{۹۴} در روز ۲۹ آوریل مرد مسلحی قصد داشت که صادق قطب زاده، وزیر امور خارجه ایران، را به هنگام دیدار وی از کویت ترور کند. در اوایل ژوئیه بمبی در سفارت ایران در کویت منفجر شد. از سال ۱۹۷۹ عراق با تبعیدیان ایرانی در ارتباط بود، اما در ماه مارس ۱۹۸۰ رژیم عراق از دو ژنرال ایرانی در بغداد استقبال کرد و به آنان اجازه داد از خاک این کشور به عنوان پایگاهی برای انجام کودتا علیه ایران استفاده کنند. شاپور بختیار، نخست وزیر اسبق ایران، توانست اجازه تأسیس یک ایستگاه رادیویی در این کشور را به دست آورد. این رادیو کار خود را در ماه مه ۱۹۸۰ آغاز کرد.^{۹۵}

برطبق گزارشهای موجود از منابع مختلف درباره زمان بندی تصمیم صدام برای آغاز جنگ، وی تصمیم خود را در بهار ۱۹۸۰ و پس از حوادث ماه آوریل گرفته بود.^{۹۶} فؤاد مطر، زندگی نامه نویسنده رسمی صدام، گفت: «عراقی ها برای جنگ از چند ماه قبل آماده شده

بودند» و اوایل آوریل را زمان تعیین کننده برای صدام به منظور آغاز جنگ با ایران دانست.^{۹۷} براساس تحلیل رمضانی، دیپلماتهای عرب بر آوریل ۱۹۸۰ به عنوان زمان آغاز جنگ و تهیه تدارکات دست می گذارند.^{۹۸} ادگار اوبالانس می گوید که «صدام به رییس ستاد دستور داد که مقدمات جنگ را برای ماه مه ۱۹۸۰ آماده کند»،^{۹۹} اگرچه وی هیچ منبعی را برای گزارش خود ارائه نمی دهد. آنتونی کردزمن و آبراهام واگنر بر مبنای مصاحبه با افراد درگیر در قضیه معتقدند که عراقی ها از ماه مه سال ۱۹۸۰ به بعد شروع به هم فکری و مشورت با همکاران عرب خود درباره هدف عراق برای حمله به ایران کردند و شخص صدام نیز در ماههای اوت و ژوئیه تعدادی از رهبران عرب خلیج فارس را در جریان قصد و نیت خود گذارده بود.^{۱۰۰}

علت فاصله زمانی میان تصمیم گیری درباره جنگ و شروع واقعی آن در اوایل سپتامبر ۱۹۸۰ و حمله تمام عیار در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به دو عامل باز می گردد: اولین عامل، برنامه ریزی و سازمان دهی است که حدود چند ماه وقت می برد، و دوم، تلاش عده ای در عراق برای سازمان دهی کودتایی نظامی به منظور سرنگونی حکومت اسلامی در تهران بود. این کودتا که به نام پایگاه هوایی نوژه به این اسم خوانده می شود، از حمایت کامل عراق بهره مند بود و برنامه ریزی کامل کودتا نیز در این کشور انجام شد. این کودتا که در روز ۹ ژوئیه ۱۹۸۰ آغاز شد، شکستی فوری و سنگین بود، چرا که در نهایت به دستگیری و تصفیه شمار زیادی از ارتشیان ایران انجامید.^{۱۰۱} کودتای نوژه که به دنبال سقوط دولت موقت در نوامبر سال ۱۹۷۹ صورت گرفت، آخرین شانس عراقی ها برای از میان برداشتن دولت جدید ایران بود. اگر کودتا موفق شده بود صدام احتمالاً منافع ژئوپلیتیکی فراوانی در یک جنگ کوتاه مدت و پیروزمندانه با حریف ضعیف و آشفته اش به دست می آورد.

تغییر در دیدگاه صدام از این چشم انداز که چگونه با ایران رفتار کند در ماه مارس و آوریل ۱۹۸۰ به تصمیم برای جنگ انجامید. تا مارس و آوریل ۱۹۸۰، در مدت کوتاهی که صدام در قدرت بود، و حتی قبل از آن، زمانی که وی بازیگری عمده در دولت حسن البکر به شمار می آمد، نا آرامی های داخلی عراق به ایران نسبت داده نمی شد و به همین علت بود که

حتی شورشهای سال ۱۹۷۹ عراق که روابط متقابل طرفین را تیره و تار کرده بود، به جنگ منجر نشد. در حقیقت صدام پس از رسیدن به قدرت کوشید تا تنشهای موجود را کاهش دهد. در آن مقطع و با فرض عدم تغییر در تهران، رژیم صدام تنها کاری که می توانست بکند این بود که منتظر کوششهای آتی ایران برای برانگیختن انقلاب علیه خود باشد. پس از مواجه شدن با چنین چشم اندازی بود که وی در مسیر مخاطره آمیز جنگ گام نهاد. او کاملاً بر این باور بود که جنگ به پیروزی عراق و خود وی می انجامد، اما مجموعه عناصری که موجبات پیروزی او را فراهم ساختند برای مدتی معتبر بودند، تنها چیزی که تغییر کرده بود باور وی به این نکته بود که تداوم وضع موجود برای وی مشکلات بیشتری به همراه می آورد.

واقع گرایی تهاجمی در جنگ ۱۹۸۰

نمی توان انکار کرد که صدام حسین در این جنگ هم منافع زیاد و هم احتمال نسبتاً بالای پیروزی را می دید. بحران گروگان گیری در ایران که مقارن با تصمیم عراق برای آغاز جنگ بود، احتمال پیروزی صدام را در این جنگ تقویت می کرد. با تسخیر سفارت هر امکانی برای کمک احتمالی آمریکا به ایران در جریان جنگ از بین رفت و خطرات شکست را برای عراق تقلیل داد. قبضه کامل قدرت در عراق از جانب صدام در مدت کوتاهی پیش از آغاز جنگ، گرفتاریهای بیشتری را برای ما در استفاده از مدل تبیینی واقع گرایی تهاجمی به همراه می آورد، همچنان که بلند پروازیهای شخصی صدام- به عنوان انگیزه جنگ- نیز معمولاً پی آمد فرعی چنین تبیینی تلقی می شود.

به هر حال هیچ مدرکی در دست نیست تا نشان دهد صدام و دیگر حکام عراق از آغاز ناآرامیهای ایران در تابستان ۱۹۷۷ تا سال ۱۹۷۹ که دولت موقت به قدرت رسید؛ یعنی در همان دو سال آغازینی که قدرت ایران روبه ضعف نهاده بود، به طور جدی به اقدام نظامی علیه ایران می اندیشیدند. در دوره یاد شده دولت ایران سقوط کرد، ارتش به خاطر ترک خدمت سربازان و پاک سازی کادر اداری خود از هم پاشید و توجه ایران چه در قبل و چه در بعد از انقلاب بیشتر به تهدیدات امنیتی معطوف شد. اگر ضعف ایران را محرک عراق برای آغاز جنگ بدانیم، این حادثه

می توانست خیلی زودتر از سپتامبر ۱۹۸۰ اتفاق بیفتد.

بدین ترتیب از شواهد بین المللی موجود هیچ استدلال عقلانی به دست نمی آید که ما را بدین نتیجه گیری برساند که قدرت عراق در برابر ایران در بهار سال ۱۹۸۰ تحلیل رفته بود. برعکس، به نظر می رسد که جهت گیریها در سطح بین المللی همه در راستای تصمیم عراق بوده است. در حالی که ایران تمام پیوندها و ارتباطات خود را با آمریکا قطع کرده بود، عراق بهترین روابط را با فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی داشت. قیمتهای نفت در تمام مدت بالا بود و برای عراق ثروت هنگفتی به ارمغان آورده بود، در حالی که بخش نفت در ایران به سختی می کوشید تا از تغییرات پس از انقلاب بهبود یابد. عراق از جایگاه خوبی در جهان عرب برخوردار بود، به طوری که دولتهای عرب خلیج فارس به آن کشور با توجه به انزوای مصر در جهان عرب به چشم سدی در برابر امواج انقلابی ایران می نگریستند. اکنون به نظر می رسد که رقابت عراق برای کسب رهبری جهان عرب بی فایده باشد؛ زمان به نفع عراق بود و تحت فشار مشکلات داخلی صدام می اندیشید که نمی تواند بیش از این بر سر مسئله ای به نام ایران وقت خود را هدر دهد. همین امر به بهترین وجه تبیین چرایی انتخاب گزینه جنگ از سوی اوست.

نتیجه گیری

ملاحظات امنیتی رژیم در مقایسه با دیگر بدیل‌های پیشنهادی، بهتر می تواند تصمیمات جنگی عراق را تبیین نماید. در هر مورد، برداشت تهدید آمیز صدام از امنیت داخلی کشور که به طور مستقیم با بازیگران بین المللی در ارتباط بود، وی را به انتخاب مسیر مخاطره آمیز جنگ کشانید. او قویاً منافع بالقوه ای از پیروزی در جنگ می دید، وگرنه نمی توانست از عهده آن برآید. اعتقاد به سودآور و ممکن بودن پیروزی شرط لازم، و نه کافی، برای تصمیم گیری است. آنچه که صدام را به کسب سود از شرایط ظاهراً مساعد بین المللی ترغیب کرد، این عقیده بود که تنها راه مقابله با توطئه دشمنان برای تضعیف و ایجاد بی ثباتی داخلی در عراق، غلبه بر آنان است. صدام حسین بی شک بلندپرواز، خشن و تهاجمی است، اما برای فهم تصمیمات جنگی او، باید در نخستین گام بر درک و شناخت وی از «ناامنی» رژیمش انگشت بگذاریم.

پاورقیها:

1. *Al-Hayat*, July 18, 1997.

2. Ibid.

۳. منطق پیشنهادی در اینجا شبیه منطق پیشنهادی دو رسالهٔ تئوریک مهمی است که به تازگی دربارهٔ علل جنگ نوشته شده است:

Stephen Van Evera, *Causes of War*, Ithaca: Cornell University Press, 1999, Chapter 4; and Dale Copeland, *The Origins of Major Wars*, Ithaca: Cornell University Press, 2000.

تفاوت در اینجا است که وان اورا و کاپلند فروپاشی را صرفاً برحسب روابط قدرت میان دولتها می بینند، در حالی که تمرکز من بر فروپاشی داخلی است.

۴. من نخستین کسی نیستم که چنین تبیینی را پیشنهاد می کنم. در مورد جنگ خلیج [فارس]، ر. ک: Janice Gross Stein, "Deterrence and Compellence in the Gulf, 1990-91: A Failed or Impossible Task?" *International Security*, Vol. 17, No. 2, 1992; Shibley Telhami, "Between Theory and Fact: Explaining American Behavior in the [Persian] Gulf War," *Security Studies*, Vol. 2, No. 1, 1992; Efraim Karsh and Inari Rautsi, "Why Saddam Hussein Invaded Kuwait," *Survival*, Vol. 33, No. 1. 1991.

در باب جنگ ایران و عراق، ر. ک:

Shahram Chubin and Charles Tripp, *Iran and Iraq at War*, Boulder: Westview Press, 1988, Chapter 2; W. Thom Workman, *The Social Origins of the Iran-Iraq War*, Boulder: Lynne Rienner, 1994; Efraim Karsh and Inari Rautsi, *Saddam Hussein: A Political Biography*, New York: Free Press, 1991.

5. Jack Levy, "The Diversionary Theory of War: A Critique," in *Handbook of War Studies*, edited by Manus I. Midlarsky, Boston: Unwin Hyman, 1989.

6. Steven David, "Explaining Third World Alignment," *World Politics*, Vol. 43, No. 2. 1991; Mohammed Ayoob, *The Third World Security Predicament*, Boulder: Lynne Rienner, 1995; Edward Azar and Chung-In moon (eds.), *National Security in the Third World*, Aldershot, UK: Edward Elgar Publishing, 1988; Brian L. Job (ed.), *The Insecurity Dilemma: National Security of Third World States*, Boulder: Lynne Rienner, 1992.

۷. واقع گرایی «تهاجمی» یا «تجاوز کارانه» ماهیت هرج و مرج گونه نظام بین الملل را که دولتها را به گسترش قدرت خود به هنگام امکان دست زدن به عمل برای نشان دادن خود و می دارد، مسلم می گیرد، و از واقع گرایی «تدافعی» که خواست دولتها را برای امنیت، و نه قدرت به خودی خود، به رسمیت می شناسد، متمایز است. بهترین منبع کتاب شناختی در این باب:

Gideon Rose, "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy," *World Politics*, Vol. 51, No. 1, 1988, p. 146.

۸. برای تبیین واقع گرایانه تهاجمی از تصمیم سال ۱۹۹۰، ر.ک:

Richard Hermann, "Coercive Diplomacy and the Crisis Over Kuwait, 1990-91," in *The Limits of Coercive Diplomacy*, edited by Alexander L. George and William E. Simons, Boulder: Westview, 1994, p. 235; Amatzia Baram, "The Iraqi Invasion of Kuwait: Decision-Making in Baghdad," in *Iraq's Road to War*, edited by Amatzia Baram and Barry Rubin, New York: St. Martin's Press, 1993, pp. 16-26.

در مورد اهمیت ملاقات گلپی، ر.ک:

Mohamed Heikal, *Illusions of Triumph: An Arab View of the [Persian] Gulf War*, London: Harper Collins, 1993, pp. 232-242; Karsh and Rautsi, "Why Saddam Hussein Invaded Kuwait," op.cit.

۹. یک مورد استثنای جالب، شرح استفن والت از جنگ ۱۹۸۰ است، به عنوان مثالی از پدیده کلی منازعه بین المللی مابعد انقلابی که به وسیله سوء تفاهم دوگانه، مهاجم تحریک شد: ضعف سوء برداشت شده از حریف، و تهدید سوء برداشت شده از گسترش انقلاب به جامعه داخلی مهاجم. ر.ک:

Stephen Walt, *Revolution and War*, Ithaca: Cornell University Press, 1996, Chapter 6.

من در این مورد (بحث سوء برداشت از حریف) با او موافق نیستم.

۱۰. برای مثال، ر.ک:

Efraim Karsh, "Geopolitical Determinism: The Origins of the Iran- Iraq War," *Middle East Journal*, Vol. 44, No. 2, 1990; Daniel Pipes, "A Border Adrift: Origins of the Conflict," in *The Iran-Iraq War: Old Conflicts, New Weapons*, edited by Shihrin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, Westport: Greenwood, 1983; and Chubin and Tripp, *Iran and Iraq at War*, op.cit., Chapter 2.

11. Laurie Mylroie, "Why Saddam Hussein Invaded Kuwait," *Orbis*, Vol. 36, No. 1, 1993.

12. Jerrold Post, "Saddam Hussein of Iraq: A Political Psychology Profile," *Political Psychology*, Vol. 12, No. 2, 1991; Samir Al-Khalil, *Republic of Fear: The Politics of Modern Iraq*, Berkeley: University of California Press, 1989, pp. 270-76; Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein: A Political Biography*, op.cit.

13. *New York Times*, June 18, 1978.

14. Marion Farouk-Sluglett and Peter Sluglett, *Iraq Since 1958*, London: I.B. Tauris, 1990, pp. 205-09; Phebe Marr, *The Modern History of Iraq*, Boulder: Westview, 1985, pp. 217-20, 228-29; Charles Tripp, *A History of Iraq*, Cambridge: Cambridge

University Press, 2000, p. 215.

15. Kiren Aziz Chaudhry, "On the Way to Market: Economic Liberalization and Iraq's Invasion of Kuwait," *Middle East Report*, No. 170, 1991; and Fred Lawson, *The Social Organism of Egyptian Expansionism during the Muhammad Ali Period*, New York: Columbia University Press, 1992, pp. 156-171.

16. Lawrence Freedman and Efraim Karsh, *The [Persian] Gulf Conflict 1990-91*, Princeton: Princeton University Press, 1993, p. 39; Patrick Clawson, "Iraq's Economy and International Sanctions," in Baram and Rubin (eds.), *Iraq's Road to War*, p. 81, note 12; Baram; "The Iraqi Invasion of Kuwait," p. 7; Heikal, *Illusions of Triumph*, p. 178.

17. Chaudhry, "On the Way to Market," p. 17.

18. Ibid., p. 14.

19. Freedman and Karsh, *The [Persian] Gulf Conflict*, op.cit., pp. 45-50.

۲۰. پیشنهاد مالی کویت در کتاب زیر آمده است و البته مصاحبه های نویسنده در کویت به آن صحنه می گذارد، ر.ک:

Heikal, *Illusions of Triumph*, p. 209.

21. Sa'd Al-Bazzaz, *Harb Tulid Ukhra* [One War Gives Birth to Another], Amman, Jordan: Al-Ahliyya lil-Nashr wa Al-Tawzi, 1993, pp. 27-36; Sa'd al-Bazzaz, *Al-Janarat al-Akhir Man Ya'lam* [The Generals Are the Last to Know], Amman, Jordan: Al-Ahliyya lil-Nashr wa Al-Tawzi, 1996, pp. 47-55.

22. Milton Viorst, *Sandcastle: The Arabs in Search of the Modern World*, New York: Alfred A. Knopf, 1994, pp. 340-41, 344.

23. Falih 'Abd Al-Jabbar, "Jaysh Al-Miliyun Yuriq Al- Dawla Al-Mudammar," [The Million-Man Army Lies Heavily on the Destroyed Economy of the State] *Al-Hayat*, May 30, 1991, Falih Abd Al-Jabbar, "Roots of an Adventure: The Invasion of Kuwait-Iraqi Political Dynamics," in Victoria Brittain (ed.), *The [Persian] Gulf between US: The [Persian] Gulf War and Beyond*, London: Virago press, 1991.

24. <http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/gulf/oral/iraqis.html>.

25. Wafiq al-Samarra'i, *Hatam Al-Bawaba al-Sharqiyya* [The Destruction of the Eastern Gate], Kuwait: Dar al-Qabas, 1997, p. 214.

26. *New York Times*, March 20, 1991.

27. Al-Bazzaz, *Al-Janarat*, p. 200.

28. Al- Bazzaz, *Harb*, p. 34.

29. Ibid., p. 17.

30. Freedman and Karsh, *The [Persian] Gulf Conflict*, Chapters 2-3; Heikal, *Illusions of Triumph*, pp. 158-231; Baram, "The Iraqi Invasion of Kuwait."
31. Al-Samarra'i, *Hatam*, p. 365.
32. Al-Bazzaz, *Harb*, p. 345.
- در پذیرفتن این نکته اجباری نیست که توطئه ای علیه عراق در جریان بود تا بپذیریم که این باور بر فرآیند تصمیم سازی در عراق تأثیر زیادی داشته است. روشن است که سیاست خارجی آمریکا علیه عراق سازماندهی نشده بود. سیاست آمریکا در این دوره احتمالاً با کار کردن بر روی مقاصد متعارض بهتر توصیف می شود، ر.ک: Bruce W. Jentleson, *With Friends Like These: Reagan, Bush and Saddam, 1982-1990*, New York: W.W. Norton, 1994; Zachary Karabell, "Back-fire: US Policy Toward Iraq, 1988- 2 Aggust 1990," *Middle East Journal*, Vol. 49, No. 1, 1995.
33. Al-Samarra'i, *Hatam*, pp. 222-223.
34. Baram, "The Iraqi Invasion of Kuwait," p. 8; Al-Bazzaz, *Al-Janarat*, pp. 36-37, 89-90; Al-Samarra'i, *Hatam*, pp. 184-85; Tripp, *A History of Iraq*, pp. 249-50.
35. Al-Bazzaz, *Harb*, pp. 159-160, 210-213.
36. Tripp, *A History of Iraq*, p. 250; Said K. Aburish, *Saddam Hussein: The Political of Revenge*, New York: Bloomsbury Publishing, 2000, p. 263.
37. Freedman and Karsh, *The [Persian] Gulf Confilct*, pp. 29-30; Amatzia Baram, "Neo-tribalism in Iraq: Saddam Hussein's Tribal Polices, 1991-1996," *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 29, No. 1, 1997, pp. 5-6; Amatzia Baram, *Building Toward Crisis: Saddam Hussein's Strategy for Survival*, Policy Paper No. 47, Washington, D.C.: The Washington Institute for Near East Policy, 1998, p. 27; Al-Samarra'i, *Hatam*, p. 185.
38. Al-Bazzaz, *Harb*, p. 392.
39. Freedman and Karsh, *The [Persian] Gulf Conflict*, p. 31.
40. Micah L. Sifry and Christopher Cerf (eds.), *The [Persian] Gulf War Reader*, New York: Random House, 1991, pp. 123-24.
41. James A. Baker, III, *The Politics of Diplomacy*, New York: G.P. Putnam's, 1995, p. 265; Heikal, *Illusions of Triumph*, p. 159; Al-Bazzaz, *Harb*, p. 154-160.
42. Bob Woodward, *The Commanders*, New York: Simon and Schuster, 1991, pp. 203-04.

۴۳. صدام خود به این نکته در گفتگو با گلسپی، سفیر، اشاره کرده است.

Sifry and Cerf, *The [Persian] Gulf War Reader*, p. 123.

همچنین نگاه کنید به:

Al-Sammarra'i, *Hatam*, p. 128.

44. Al-Bazzaz, *Harb*, pp. 41-45.

۴۵. نگاه کنید به:

Al-Anba, September 24, 1989; and *Al-Ra'ial-Am*, September 24, 1989 and September 25, 1989.

46. Ofra Bengio (ed.), *Saddam Speaks on the [Persian] Gulf Crisis: A Collection of Documents*, Tel Aviv: The Moshe Dayan Center for Middle Eastern and African Studies, 1992, pp. 37-49.

47. Heikal, *Illusions of Triumph*, p. 209.

48. Freedman and Karsh, *The [Persian] Gulf Conflict*, pp. 46-48.

49. Al-Bazzaz, *Harb*, pp. 227-28.

50. *Ibid.*, pp. 198-99.

51. F. Gregory Gause III, "[Persian] Gulf Regional Politics: Revolution, War and Rivalry," in W. Howard Wriggins (ed.), *Dynamics of Regional Politics*, New York: Columbia University Press, 1992, pp. 44-50.

۵۲. برای مثال نگاه کنید به سخنرانی وی در مجلس ملی عراق (نوامبر ۱۹۸۰) که مدت کوتاهی پس از آغاز جنگ با ایران ایراد شد:

FBIS-MEA-80-216, November 5, 1980, p. E2.

53. Al-Samarra'i, *Hatam*, pp. 321-22.

54. *Ibid.*, pp. 237-38.

55. *Ibid.*, pp. 237, 246-47; Al-Samarra'i Interview with PBS: <http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/gulf/oral/sammarrai/1.html>

56. Al-Samarra'i, *Hatam*, pp. 248-85.

57. *Ibid.*, p. 265.

58. *Ibid.*, p. 399.

۵۹. گفتگوی شبکه PBS با عزیز:

<http://www.pbs.org/wgbh/pages/frontline/gulf/oral/aziz/2.html>.

60. *New York Times*, February 16, 1991.

61. Bengio, *Saddam Speaks*, p. 41.

۶۲. نگاه کنید به گزارش مصاحبه روزنامه ترکی ملیت با طارق عزیز در:

Al-Hayat, May 31, 1991; Al-Bazzaz, *Al-Janarat*, p. 76.

زمانی که بزاز می گوید لحن ملایم گلسپی رهبران عراق را تحت تأثیر قرار داده بود، در حقیقت ادعان می کند که

در پایان ملاقات نکته تعیین کننده ای در فرآیند تصمیم گیری عراقی ها وجود نداشت.

63. Al-Bazzaz, *Al-Janarat*, pp. 73-74.
64. Walt, *Revolution and War*, Chapter 5; R.K. Ramazani, *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East*, Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1986, Chapter 4; W. Thom Workman, *Social Organism of the Iran-Iraq War*, Chapter 4; Majid Khadduri, *The [Persian] Gulf war*, New York: Oxford University Press, 1988; Chubin and Tripp, *Iran and Iraq*, Chapter 3; Stephen Pelletiere, *The Iran-Iraq War: Chaos in a Vacuum*, New York: Praeger, 1992, Chapter 2; Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, pp. 136, 142-148.
۶۵. منابع عراقی سخت معتقدند که تصمیم آنان بر اخراج [آیت الله] خمینی (ره) در سال ۱۹۷۸ به دستور رژیم شاه- که از عراق درخواست کرده بود به وی اجازه اقامت را بدهند- نبود. افزون بر این، این تصمیم از یک هراس عراق نشأت می گیرد و آن اینکه اگر وی به اقدامات ضد شاه خود ادامه دهد، بهانه ای برای فسخ قرارداد الجزایر در اختیار ایران قرار خواهد داد تا ایران مانع از پس دادن اراضی تحت اختیار خود به عراق شود و بار دیگر تلاشهای خود را برای دخالت در سیاست داخلی عراق از سر گیرد. منطق یاد شده در سلسله مقالاتی درباره رابطه میان دو کشور در روزنامه الثورة (ژوئن ۱۹۷۹) چاپ شده است، به ویژه نگاه کنید به:
 FBIS-MEA-79-116, June 14, 1979, p. E4-E5) and Reiterated in Arab Ba'th Socialist Party-Iraq, *The Central Report of the Ninth Regional Congress, June 1982*, Baghdad: nd, 1983, pp. 172-173.
66. *New York Times*, June 18, 1978, p. 171.
67. Ramazani, *Revolutionary Iran*, pp. 57-59.
68. Tripp, *History of Iraq*, pp. 220-21; Chubin and Tripp, *Iran and Iraq at War*, p. 25.
69. David Menashri, *Iran: A Decade of War and Revolution*, New York: Holmes and Meier, 1990, p. 101.
70. FBIS-MEA-79-107, June 1, 1979, p. E1. 72.
۷۱. نگاه کنید به مجموعه ای از مقالات الثورة:
 FBIS-MEA-79-115, June 13, 1979, pp. E1-E3; FBIS-MEA-79-116, June 14, 1979, pp. E1-E6; FBIS-MEA-79-117, June 15 1979, pp. E1-E5.
72. Anthony H. Cordesman and Abraham R. Wagner, *The Lessons of Modern War, Volume II: The Iran-Iraq War*, Boulder: Westview, 1990, p. 27.
73. Dilip Hiro, *The Longest War: The Iran-Iraq Military Conflict*, New York: Routledge, 1991, p. 35.
74. Mehashri, *Iran*, p. 102.
75. Khadduri, *The [Persian] Gulf War*, pp. 72-78.

76. FBIS-MEA-79-116, June 14, 1979, p. E2.
77. FBIS-MEA-79-117, June 15, 1979, p.E5.
78. FBIS-MEA-80-005, January 8, 1980, p. E4.79.FBIS-MEA-80-216, November 5, 1980, p. E3.
79. FBIS-MEA-80-216, November 5, 1980, p. E3.
80. Chubin and Tripp, *Iran and Iraq at War*, p. 28; *Washington Post*, November 1, 1979: A29; Saddam Hussein Interview With *Al- Mustaqbal Magazine*, FBIS-MEA-79-200, October 15, 1979, pp. E1, E2.
81. Joyce R. Wiley, *The Iraqi Shi'as*, Boulder: Lynne Rinner, 1992, pp. 54-55; Tripp, *History of Iraq*, p. 229.
82. FBIS-MEA-80-097, May 16, 1980, p. E2.
83. Arab Ba'th Socialist Party-Iraq, *Central Report*, pp. 272-77.
84. Ibid., p. 280.
85. Ramazani, *Revolutionary Iran*, p. 59.
86. FBIS-MEA-80-048, March 10, 1980, p. E1.
87. Wiley, *Islamic Movement*, p. 55.
88. FBIS-MEA-80-068, April 7, 1980, pp. E5-E7.
89. FBIS-MEA-80-066, April 3, 1980, p. E3.
90. FBIS-MEA-80-076, April 17, 1980, pp. E4-E5.
91. FBIS-MEA-80-144, July 24, 1980, pp. E4-E5.
92. Quoted in Hiro, *The Longest War*, p. 35.
93. Cordesman and Wagner, *Lessons*, p. 29.
94. FBIS-MEA-80-109, June 4, 1980, p. E1; FBIS-MEA-80-118, June 17, 1980, p. p. E4; FBIS-MEA-80-123, June 24, 1980, p. E1.
95. Mark Gasiorowski, "The Nozeh Coup Attempt and Iranian Politics," Unpublished Paper, Louisiana State University, 1999, pp. 3-4.
۹۶. یکی از منابعی که تصمیم برای جنگ را زودتر از بهار ۱۹۸۰ می داند، مارک گازیوروفسکی است که فصل سوم کتاب آینده وی درباره سیاست در ایران است. وی گزارش می دهد که در اکتبر ۱۹۷۹ «طی گزارشی که یک کارمند سازمان سیا در تهران به یکی از اعضای دولت بازرگان ارایه داد، عکسهای ماهواره ای و دیگر شواهد موجود در باب تدارکات حمله عراقی ها به چشم می خورد.» هیچ منبعی دولتی در دوره کارتر، در کتابهای متعدد و خاطرات موجود، گزارشی از این نتیجه گیری به دست نمی دهد. اگر عراق تا اکتبر ۱۹۷۹ آماده تهاجم شده بود، پذیرش و تبیین این مسأله مشکل است که چرا صدام یک سال کامل برای حمله صبر کرد.
97. Fuad Matar, *Saddam Hussein: The Man, the Cause and the Future*, London: Third World Centre for Research and Publishing, 1981, pp. 13,135.

98. Ramezani, *Revolutionary Iran*, p. 60.

99. Edgar O'Ballance, *The [Persian] Gulf War*, London: Brassey's Defence Publishers, 1988, p. 48.

100. Cordesman and Wagner, *Lessons*, pp. 38-39, notes 25 and 26.

۱۰۱. برای دست‌یابی به گزارش کاملی از کودتای نوژه که مبتنی بر مصاحبه با افراد درگیر ماجرا بوده است، نگاه کنید به:

Gasiorowski, "The Nozeh Coup Attempt."

